

طرحی نو

شماره ۴۶

شورای موقت سوسیالیست‌های چپ ایران

سال چهارم

آذر ۱۳۷۹

سرمدیبر

محمود راسخ

راهی که تو میروی به «ترکستان» است!

«آیا ولایت فقیه با جامعه مدنی سازگار است؟»

حوادث سال‌های گذشته آشکار ساختند نیروهائی که در نظام جمهوری اسلامی «خودی» محسوب میشوند و هیئت حاکمه رژیم جمهوری اسلامی را تشکیل میدهند، برای دوام نظام اسلامی دو راه کاملاً متضاد را می‌پیمایند، دو راهی که یکی جامعه را به گذشته و دوران باستان سوق میدهد و دیگری در صدد است تا میان جامعه دینی قرون وسطائی و جامعه مدرن که همانا «جامعه مدنی» است، نوعی همزیستی صالحت آمیز بوجود آورد. به باور ما پیوندگان این دو راه هیچگاه به مقصد نخواهند رسید، زیرا نه میتوان در دوران انقلاب اطلاعاتی و اینترنت، جهان باستان را در ایران بازسازی کرد و نه میتوان میان ساختارهای سیاسی قرون وسطائی و جامعه صنعتی به آمیزه‌ای عقلانی و معتبر دست یافت. در این نوشته به بررسی این دوراهی می‌پردازیم:

ادامه در صفحه ۲

امین بیات

بی‌دادگاه‌های «انقلاب» در ایران

یکی از ویژگی‌های بسیار با اهمیت شادروان دکتر محمد مصدق این بود که در تمامی دوران زندگانی خود منافع ملی ایران را فراسوی منافع شخصی خود قرار داد. بهمین دلیل نیز برای او حکومت کردن هدف نبود، بلکه وسیله‌ای بود برای دفاع از منافع ملی و خدمت به مردم. بر اساس چنین بینشی از سیاستکاری بود که مصدق نه حاضر به سازش با امپریالیسم انگلیس گردید و نه به شاه «جوانبخت» اجازه داد در امور حکومتی دخالت کند.

در همان دوران اما سیاستمدارانی نیز بودند که منافع ملی را فدای منافع شخصی خویش نمودند. محمدرضاشاه یکی از این گروه سیاستمداران است. او که به سلطنت کردن رضایت نمیداد، برای آنکه بتواند حکومت کند، با دشمنان ایران ساخت و منافع نفتی ما را دودستی به امپریالیست‌ها تقدیم کرد.

ادامه در صفحه ۱۴

منوچهر صالحی

موساد و جوجه‌روشنفکران ایرانی

یکی از وظایف گردانندگان برنامه‌های فارسی رادیو اسرائیل این است که به ما ایرانیان حالی کنند در ایران تا زمانی که جمهوری اسلامی حاکم است، دموکراسی نمیتواند تحقق یابد. البته ایرانیان وطن‌پرست و اندیشمندان برای کشف این حقیقت به این رادیو صهیونیستی نیازی ندارند. آنها با پوست و گوشت و خون خود نکبت رژیم جمهوری اسلامی را حس و لمس و درک کرده‌اند و هم‌گام با مردم ایران در جهت نابودی این بساط قرون وسطائی مبارزه میکنند، همانگونه که دورانی که رادیو اسرائیل مدافع بی‌چون و چرای رژیم شاه بود، از مبارزه علیه آن رژیم فاسد و ضد مردمی و نوکر صهیونیسم باز نماندند.

ادامه در صفحه ۱۲

«آیا قبول ولایت فقیه به نفی جامعه مدنی منتهی نمیشود؟» (۲)

دو پرسش فوق از جمله پرسش‌هایی بود که از آقای گنجی به هنگام سخنرانی در دانشکده‌ی علوم پزشکی شیراز از ایشان شد. این سینیار در رابطه با بیستین سالگرد وفات دکتر علی شریعتی در ۱۳۷۶/۳/۳۰ برگزار می‌شد. در مقاله‌ی پیش به بخشی از پاسخ ایشان به این پرسش‌ها برخورد کردم. در این مقاله به ادامه‌ی آن بحث می‌پردازم.

پیش از ادامه‌ی بحث تذکر نکته‌ای را لازم می‌دانم. در این بحث طبیعتاً موضوع، آقای گنجی و نظرات ایشان بعنوان شخص نیست. در حال حاضر آقای گنجی، درست به دلیل ابراز نظرانی از این دست در زندان ولایت فقیه گرفتار است و شاید پاسخ به آن پرسش‌ها بطور عملی دریافت شده باشد. نمی‌دانم آیا ایشان هنوز بر سر پاسخ‌شان به آن پرسش‌ها هستند یا اینکه خود زندگی ایشان را نیز به نتایج دیگری رسانده است. به هر حال پاسخ‌های ایشان به پرسش‌های فوق، محتوای نظری دکترین دوم خردادی‌ها است. هرچند دیگر به تجربه باید روشن شده باشد که نظام مبتنی بر ولایت فقیه و حتی دموکراسی مورد نظر دوم خردادی‌ها در یک نظام واحد مانع التوجه اند، یا وجود این به نظم برخورد به آن دکترین هنوز ضروری آمد.

ادامه در صفحه ۷

صجد زربخش

خاتمی نماینده مردم یا نماینده جمهوری اسلامی (۳)

بن بست خاتمی و نظام جمهوری اسلامی

از ابتدای انتخاب آقای خاتمی به ریاست جمهوری دو امر حداقل برای بخشی از جامعه و نیروهای سیاسی روشن بود: اول اینکه باند حاکم با تمام امکانات در برابر وعده‌های رئیس‌جمهور شدت مقاومت میکنند و دوم اینکه با توجه به سلطه نظام ولایت فقیه و ساختارهای آن اصلاحات جدی در چارچوب این نظام ممکن نخواهد بود. سه سال گذشته سه سال تجربه این واقعیت‌ها بود.

نیروهای مسلط بر جمهوری اسلامی از همان فردای دوم خرداد تکاپوی همه‌جانبه‌ای را برای متوقف ساختن روند جدید آغاز نمودند. آنها در این سه سال همه‌گونه تهدید و توطئه و جنایت را آزمایش کردند و در این ارتباط پروژه‌های مختلفی را طراحی و به اجرا درآوردند که آخرین مورد آن (پس از انتخابات مجلس ششم) برنامه گسترده «ستاد بحران» بود که همچنان در حال انجام است. ایستادگی سرخستانه نیروهای حاکم در برابر وعده‌ها و فضای جدید-همچنانکه اشاره شد- کاملاً قابل پیشبینی بود. ایجاد فضای باز و «قانون‌گرایی»-حتی در حد تصورات آقای خاتمی- مستقل از خواست و اراده رئیس‌جمهوری و برخلاف پندارهای او عامل بست شدن پایه‌های نظام است. چنین فضائی با توجه به مطالبات و نیازهای مبرم مردم به ویژه جوانان و دانشجویان، زنان و زحماتکشان بستر اعتلای جنبش عمومی مردم است.

ادامه در صفحه ۳

راهی که تو میروی...

قرون وسطی در اروپا مقایسه کرد. آنها نیز به نام دین خون مردم را در شیشه میگردند و می‌پنداشتند میتوانند با برقراری دستگاه تفتیش عقاید دینی سلفه خود را «جاودانه» سازند.

اینکه با دو حرکت متضاد در ایران روبروئیم، پاره «سنت‌گرا» از یکسو میگوید با بی‌اعتبار ساختن «مجلس» که اکثریت آن در اختیار نیروهای «اصلاح‌طلب» است، عملاً حق قانونگزاری را از این نهاد سلب کند و از سوی دیگر با تبدیل «ولی فقیه» به «خلیفه» می‌خواهد در ایران حکومتی نظیر عربستان سعودی برقرار سازد که در آنجا مجلسی وجود ندارد تا نمایندگان آن با رأی مردم برگزیده شوند. بعبارت دیگر جناح «سنت‌گرا» می‌خواهد ساختارهای باستانی را در قرن بیست و یکم بازسازی کند تا بتواند با سلب حقوق مدنی از مردم خود را از وابستگی به مردم خلاص کند.

جناح «اصلاح‌طلب» نیز چون هم اسلام را می‌خواهد و هم «جامعه مدنی» را، عملاً خود را در وضعیتی قرار داده است که «ولی فقیه» و جناح «سنت‌گرا» میتوانند با تکیه بر «قانون اساسی» جمهوری اسلامی تمامی ابتکارات این جناح را به بن بست کشانند. یکبار «ولی فقیه» حکم صادر میکند که تغییر «قانون مطبوعات» عملی «خلاف شرع» است و بار دیگر «شورای نگهبان» تصویب میکند که هرگونه تغییری در قوانین موجود نافذ اصول و احکام دین رسمی است. بنابراین تا زمانی که در به روی حسین پاشنه بچرخد، راهی را که هر دو پاره حاکمیت طی میکنند، به «ترکستان» منتهی خواهد شد، زیرا نه میتوان ایران را به قرن هفتم میلادی بازگرداند و نه میتوان «جامعه مدنی دینی» بوجود آورد. جامعه دینی، صرف‌نظر از آنکه یک دین را بر دیگر ادیان برتر میسازد، از انسان‌ها آزادی اختیار درباره خویش را سلب میکند.

پانویس‌ها:

- ۱- آیت‌الله خمینی، «ولایت فقیه در خصوص حکومت اسلامی»، صفحه ۲۸.
- ۲- همانجا، صفحه ۲۹.
- ۳- همانجا، صفحه ۲۷.
- ۴- همانجا، صفحه ۳۲.
- ۵- همانجا، صفحه ۵۳.
- ۶- همانجا، صفحه ۵۲.
- ۷- همانجا، صفحه ۵۳.
- ۸ و ۹- قانون اساسی جمهوری اسلامی، اصل ۷۲.
- ۱۰- همانجا، اصل ۵۶.
- ۱۱- همانجا، اصل ۵۷.

پاره‌ای از هیئت حاکمه کنونی با پیروی از اندیشه‌های خمینی بر این باور است که «مردم ناقص‌اند و نیازمند کمالند و ناکاملند» (۱). باین ترتیب این دسته خواهان وجود «ولی فقیه» است، یعنی «حاکمی که قیم و برانگهدارنده نظم و قانون اسلام باشد» (۲). این پاره از حکومت اسلامی همچون خمینی بر این پندار است که «ولی امر» کسی است که در دوران غیبت امام دوازدهم وظیفه دارد نه تنها از قوانین الهی پاسداری کند، بلکه با تصدی «قوه مجریه» (۳) موظف به اجراء آن قوانین در جامعه است. آنها نیز همچون خمینی از این اندیشه پیروی میکنند که در نظام اسلامی «هر چه بشر نیاز دارد فراهم آمده است» (۴) و بنابراین «هیچکس حق قانونگزاری ندارد و هیچ قانونی جز حکم شارع را نمیتوان به مورد اجراء گذاشت» (۵). در این نظام «حاکمیت منحصر به خدا است و قانون فرمان و حکم خدا است» (۶). باین ترتیب آنها «مجلس قانونگزار» نمی‌خواهند و بلکه همانطور که خمینی در کتاب «ولایت فقیه» خود نوشت، به «مجلس برنامه‌ریزی» نیاز است که «برای وزارتخانه‌های مختلف در پرتو احکام اسلام برنامه ترتیب میدهد» (۷).

البته تا زمانی که خمینی زنده بود، حرف او تعیین‌کننده سیاست عمومی کشور بود و خمینی نیز بر اساس نیازهایی که ایران پس از پیروزی «انقلاب اسلامی» با آن روبرو بود، سخنانی گفت که ناقض اصولی بودند که در کتاب «حکومت جمهوری اسلامی» خود تدوین کرده بود. بطور مثال او نه تنها «میزان» را «رأی مردم» دانست، بلکه «مجلس شورای اسلامی» (۸) را به «مشایخ» (مجلسی قانونگزار» به رسمیت شناخت، آنهم به این شرط که آن قوانین با «اصول و احکام مذهب رسمی کشور یا قانون اساسی مغایرت» (۹) نداشته باشند. زندگی واقعی خمینی را مجبور ساخت در بسیاری از زمینه‌ها برخلاف «سنت»‌های اسلامی بدعت‌آفرینی کند تا حکومت اسلامی بتواند خود را با نیازهای زمانه تطبیق دهد.

البته تا زمانی که خمینی زنده و قدرت سیاسی در دستان پاره «سنت‌گرای» حاکمیت قبضه بود آنها ضرورتی نمیدیدند با بدعت‌های خمینی مخالفت کنند و آنها را به چالش گیرند. اما اینک با وضعیت دیگری روبروئیم.

از سوی دیگر همین بدعت‌های خمینی سبب شد تا پاره دیگری از حاکمیت باین نتیجه رسد که جهان آنچنان تغییر کرده است که دیگر نمیتوان «نظام اسلامی» را بر اساس قوانین و احکام قرآنی سازماندهی کرد، به ویژه آنکه اینک با مردمی سر و کار داریم تحصیل کرده و آگاه بر وضعیت خویش و نیز در جهانی اطلاعاتی زندگی میکنیم که در آن انتقال دانستی‌های سیاسی، فرهنگی و علمی با سرعت نور در حرکتند. باین ترتیب این پاره از حاکمیت باین نتیجه رسیده است که برای دوام نظام، باید آنرا با ساختارهای سیاسی جهان سرمایه‌داری، یعنی با دموکراسی پیوند زد. در چنین بافتی از یکسو مردمی که دیگر «صغیر» محسوب نمیشوند و بلکه خدا او را «بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است» (۱۰)، به عامل تعیین‌کننده حکومت بدل میگردد و از سوی دیگر قوای سه‌گانه چنین نظامی باید «زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت» (۱۱) عمل کنند.

با پیروزی جنبش دوم خرداد آشکار شد که مردم از «سنت‌گرایان» قطع امید کرده‌اند، زیرا رهبران این بخش از هیئت حاکمه با بهره‌گیری از موقعیت بدست آمده نشان دادند که از یکسو فاقد دانش مدیریت هستند و از سوی دیگر آنچنان در فساد مالی غوطه‌وراند که بدون هرگونه تردیدی میتوان وضعیت کنونی رهبران سیاسی-دینی این جناح را با وضعیت رهبران کلیسای کاتولیک در

Tarhi no

طرحی نو

Postfach 1402
65004 Mainz

«طرحی نو» تریبونی آزاد است برای پخش نظرات کسانی که خود را پاره‌ای از جنبش سوسیالیستی چپ دمکراتیک ایران میدانند. هر نویسنده‌ای مسئول محتوای نوشته خویش است. نظرات مطرح شده الزاماً نظر «شورای موقت سوسیالیست‌های چپ ایران» نیست.

«طرحی نو» با برنامه ویژه‌نگار تهیه میشود.

لطفاً برای تماس با «طرحی نو» و ارسال مقالات و نوشته‌های خود با آدرس زیر مکاتبه کنید.

Postfach 1402
55004 Mainz
Germany

(49)04121-93963

فکس تماس با «طرحی نو»

www.confederacion.org

آدرس «طرحی نو» در اینترنت

لطفاً کمک‌های مالی و حق اشتراک خود را به حساب زیر واریز کنید:

Mainzer Volksbank
Konto/Nr.: 119 089 092
BLZ: 551 90000

آدرس تماس با مسئولین شورای موقت سوسیالیست‌های چپ ایران:

Postfach 102435
60024 Frankfurt
Germany

خاتمی نماینده مردم یا...

مذاکرات پنهانی و مصلحت‌گرانی و سیاست و رفتاری از نوع آنچه در بالا اشاره کردیم، بر مشکلات و بحران‌ها غلبه نماید. نتیجه این سیاست و رفتار بطور منطقی و اجتناب‌ناپذیر از دست دادن ابتکار عمل، افتادن به مواضع تدافعی و تنگناهایی است که هم اکنون او و جبهه دوم خرداد در آن قرار دارند. اوضاع پر تنش کنونی، یکه‌تازی‌های جناح راست و استیصال آقای خاتمی و گروه‌های دوم خرداد در واقع محصول حرکت از موضع ضعف و سیاست‌سازش و تسلیم است. آقای خاتمی و جبهه دوم خرداد به دلیل این سیاست تا کنون فرصت‌های متعددی را که با استفاده از آنها می‌توانستند شبکهٔ مافیای فساد و جنایت حاکم را تضعیف کنند، از دست داده‌اند. در نتیجه بجای تغییر توازن به سود خویش و کشاندن جناح راست به عقب‌نشینی، یکه‌تازی‌های بیشتر آنرا سبب شدند.

اما آنچه به تعرض نیروهای حاکم مربوط می‌شود، قدرت‌نمایی این نیروها و «دستاوردهای» آنها برخلاف ظاهر امر به هیچ وجه نشان تحکیم قدرت نظام و یا بازگشت به شرایط قبل از خرداد ۷۶ نیست. اثرات، ضربه‌های باند حاکم به گروه‌های دوم خرداد بیش از همه متوجه خود این باند و کل نظام است. تجاوزات و خودسری‌های ماه‌های اخیر بسیاری از کسانی را که تا آن هنگام همچنان به اصلاحات در چهارچوب نظام امید بسته بودند، از مدار نیروهای وابسته به نظام خارج ساخت، بسیاری از توهنات را فرو ریخت و در میان بخش‌هایی از نیروهای جبهه دوم خرداد، از روشنفکران مذهبی تا دانشجویان، زمینهٔ هرگونه مصالحه با جناح مسلط را از بین برد. دور تازهٔ تهاجم جناح راست بدون تردید عامل مهمی است در تقویت مواضع رادیکال در جوانان و عاملی است در تقویت و نفوذ این اندیشه که باید راه حل را در خارج از ولایت فقیه و حکومت دینی جستجو کرد. بطور خلاصه «موفقیت‌های» ظاهری جبهه راست در حقیقت شکست این جبهه و شتاب تازه‌ای است در روند فروپاشی نظام. آنچه پاند حاکم نمی‌تواند درک کند این واقعیت است که بن‌بست نظام غیرقابل علاج می‌باشد، راه حل و راه خروجی وجود ندارد. حتی اگر همهٔ نیروهای جبهه دوم خرداد را از صحنه خارج سازد باز هم بازگشت به عقب و اجباراً گذشته ممکن نخواهد بود. با فرض ایجاد چنین شرائطی، بدون شک بجای گروه‌های دوم خرداد، حرکت خودجوش مردم و جنبش عمومی آنها ابتکار عمل را در دست خواهد گرفت و آنگاه بسیاری از نیروهای دوم خرداد ناگزیر همراه یا بدنبال این جنبش روان خواهند شد و عملاً به صفوف مردم خواهان حکومت غیردینی خواهند پیوست. حکام جمهوری اسلامی هنوز قادر به هضم این واقعیت نیستند که شرائط امروز با شرائط سال ۶۰ و یا شرائط چهار سال قبل تفاوت اساسی دارد و در نتیجه بازگشت به آن دوران دیگر ممکن نمی‌باشد. در شرائط بحران و بن‌بست و استیصال رژیم و در زمانی که فریادهای مردم در خیابان‌ها تجسم مادی یافته است، دیگر با هیچ تهدید و ترفندی نمیتوان مردم را به خانه‌ها بازگرداند. ساختار تعادل نیروهای سیاسی، بحران و بن‌بست، فقدان راه حل و حضور مردم به‌ویژه جوانان و دانشجویان در صحنه شرائط قفل‌شده و بلوکه‌ای را بوجود آورده است که با راه حل‌های موقت نمیتوان آنرا تغییر داد. در این شرائط نه بازگشت به گذشته ممکن است و نه حذف جبههٔ مقابل، یعنی جبهه دوم خرداد. هرگونه کوششی در این راستا نتیجه‌ای جز تسریع فروپاشی نظام نخواهد داشت. امروز دیگر نه خط و نشان کشیدن‌های فرماندهان سپاه می‌تواند رژیم را نجات بخشد و نه توطئه‌ها و فریبکاری‌های رفسنجانی و خامنه‌ای. حتی سرکوب عمومی و گسترده نمیتواند نقشی بیش از یک «راه حل موقت» داشته باشد. راه حلی که مآلاً به تلاشی نظام خواهد انجامید. در شرائطی که به اقتضای ضرورت‌ها، تغییرات اساسی اجتناب‌ناپذیر میگردد، تلاش در جستجوی راه حل موقت - از هر نوع آن - تلاشی عبث است. برای نظام حاکم نه راه حل وجود دارد و نه امکان خروج از تنگناها. □

بنابراین مافیای قدرت با توجه به خطر چنین چشم‌اندازی طبعاً تلاش میکند مانع ایجاد آن گردد. اگر آقای خاتمی بدلیل توهم سازگار ساختن آزادی با نظام ولایت فقیه چندان به این پیامد احتمالی نمی‌اندیشید، باند حاکم که همهٔ اهرم‌های قدرت را در دست داشت، بشدت نگران این خطر بود. در نتیجه در همهٔ زمینه‌ها در برابر برنامهٔ اصلاحات و تحرک جدید مردم و نیروهای دوم خرداد به مقاومت و تخریب برخاست و برای این منظور همهٔ ساختارهای نظام «رهبری»، قانون اساسی، نهادها و ارگان‌های مختلف رسمی و اهرم‌های فشار غیررسمی - را بکار گرفت و با حادشدن آفرینی‌ها و بحران‌سازی‌های پی‌درپی، رئیس‌جمهوری و گروه‌های سیاسی دوم خرداد را با این جنجال‌ها و دفع حمله‌ها و پاسخگونی به آنها سرگرم کرده و میکوشید از افتادن ابتکار عمل به دست آنها جلوگیری نماید. جبهه حاکم با مانورها و سنگ‌اندازی‌ها برای بی‌اثر ساختن وعده‌های انتخاباتی در تلاش آن بود ناتوانی خاتمی در اجرای این وعده‌ها را نشان دهد و با ایجاد نوسیدی نسبت به تحقق آنها، مبارزه مردم را که بر اساس روحیه و اعتماد به نفس تازه‌ای در حال گسترش بود، کند و متوقف سازد. مافیای حاکم در این تفرق برای محاصره و مهار رئیس‌جمهور و نیروهای دوم خرداد، از همان آغاز کار، به موفقیت‌هایی نیز نائل آمد و توانست رئیس‌جمهوری را در موارد متعدد به سازش و تسلیم و یا به سکوت در قبال تعرضات و تجاوز علیه مردم و علیه گروه‌ها و شخصیت‌های جبهه دوم خرداد وادار سازد و سرانجام در شاه‌های اخیر مطبوعات را که بزرگترین دستاورد مردم و جبههٔ دوم خرداد در سال گذشته است، تعطیل کرده و مجلس را که حاصل مقاومت بزرگ مردم در برابر گروه‌های مسلط و یکی از عرصه‌های مهم شکست جناح راست در این سه سال بشمار میرود به نهادی بی‌اثر تبدیل نماید و بخش‌هایی از برنامه و توطئه «ستاد بحران» را بدون رویرو شدن با مقاومت جدی به عمل درآورند.

مقابله باند حاکم با اصلاحات و جبهه دوم خرداد همانطور که گفتیم امری بدیهی و قابل پیشبینی بود. معهذاً نباید تصور کرد که ناکامی‌های آقای خاتمی و موفقیت‌های کوتاه مدت مافیای قدرت فقط بعلت ایستادگی آنها در برابر اصلاحات و جریان اصلاح‌طلبی بوده است. ناکامی رئیس‌جمهوری و نیروهای دوم خرداد در پیشبرد برنامه‌های مورد نظرشان قبل از هر چیز نتیجه ناتوانی و سیاست این نیروها به‌ویژه ناتوانی و سیاست و رفتار آقای خاتمی است. آقای خاتمی سه سال است با این توهم یا با این باور که میتواند در چارچوب این نظام آزادی و امنیت و حکومت قانون را مستقر ساخت، نهاد ریاست‌جمهوری را در اختیار دارد. گرچه در این سه سال پس از رویرو شدن با سدهای غیرقابل عبور قاعداً باید دریافته باشد که این تصور باطل و نامسکن است، ولی بر فرض که گماکان در چنین پنداری است، حداقل با مشاهدهٔ دشواری‌ها و موانع میبایستی با قاطعیت لازم و سیاستی متناسب با دشواری‌ها و مقاومت‌ها، در جهت استقرار آزادی و امنیت - در حد درک و تصور خویش - گام بر میداشت. آقای خاتمی که در پی «حاکمیت قانون» است قاعداً باید به این نتیجه میرسید که حاکمیت قانون را باید به قدرت‌هایی که خود را مافوق قانون قرار میدهند و به کسانی که قانونی جز زور و خشونت و سرکوب نمی‌شناسند، تحمیل نمود و برای جلوگیری از تعرض به آزادی و حقوق مردم، کسانی را که آشکار این حقوق را نقض میکنند، مهار نمود. ولی ایشان بجای چنین اقدام و سیاستی، در سه سال گذشته کوشش اصلی را متوجه آن کرده است که از طریق پند و اندرز و سازش و مصالحه تعرض بی‌وقفه متجاوزین به حقوق مردم را متوقف یا محدود کند و با چنین «سیاستی» قانون‌شکنان را به رعایت قانون وادار سازد و یا با

نقش دین در پیدایش...

این تزاها آغاز شد، زیرا لوتر بی آنکه خود خواسته باشد، در این «تزاها» این نظریه را مطرح کرد که فرد میتواند با ایمان آوردن به خدا و مسیح خود را از کلیسای کاتولیک که دین را منبع کسب ثروت ساخته بود، رها سازد (۸۳).

«تزا»های لوتر بطور غیرمترقبه‌ای مورد توجه مردم قرار گرفتند و بطور وسیع دست به دست گشتند. همین امر سبب شد تا اسقف اعظم ماینس و اسقف اعظم فرقه دومینیکان‌ها در سال ۱۵۱۸ در روم و نزد پاپ علیه لوتر شکایت کنند. بنا به تصمیم پاپ لوتر به شهر آگسبورگ آلمان که در ایالت بایرن قرار دارد خوانده شد و مأمور پاپ از او خواست که نظرات خود را مردود اعلان دارد، اما لوتر حاضر به پذیرش این خواسته نشد.

در سال ۱۵۱۹ میان دو عالم دینی به نام‌های کارل اشتاد Karlstadt (۸۴) که در آن دوران از پیروان لوتر بود و اک Eick (۸۵) درباره آزادی اختیار Willensfreiheit مشاجره‌ای در گرفت که در تاریخ جنبش اصلاح دینی با عنوان «مشاجره لایپزیک» به ثبت رسیده است. لوتر در سال ۱۵۱۹ در رابطه با این «مشاجره» نظرات خود را انتشار داد و در آن به رد نظرات اک پرداخت که از پاپ و مرکزیت کلیسای کاتولیک هواداری میکرد. تا آن زمان کاتولیک‌ها بر این باور بودند که پاپ و کنسلی‌های کلیسای کاتولیک خطانابذیر هستند و بنابراین تصمیمات آنها باید از سوی پیروان این دین بدون چون و چرا پذیرفته میشد. اما لوتر در «مشاجره» خود با اک این نظریه را رد نمود و اثبات کرد که بسیاری از فرامین دینی پاپ‌ها با اصول دین مسیح در تضاد قرار دارند و احکام الهی را نفی میکنند. لوتر باین نتیجه رسید که «توبه حقیقی اسری باطنی و وجدانی است که انسان باید مستقیماً و بدون وساطت احدی در دل خود به خدای مهربان و پدر آمرزگار خویش ببیند و هر عیسوی پاک اعتقاد که در دل از اعمال خود احساس شرمساری کند، میتواند و حق دارد که به درگاه پروردگار بازگشت جوید و بدون اینکه سفرا نامی از طرف کشیش بنام او صادر گردیده باشد از رنج و عقاب و بار گناه آزاد» گردد. مطالعات او سبب شد تا سرانجام لوتر باین نتیجه رسد که «مقصود از کلیسای حقیقی هیچگونه تشکیلات کشیشی نیست بلکه آن همان اتصال بین مؤمنان است در تحت ریاست و رهبری عیسی و تنها قوه حاکمه که میان عیسویان حاکم مطلق است، همانا کتاب مقدس میباشد». باین ترتیب «هر کس که دارای ایمان صحیح باشد میتواند کشیش نفس خود» شود (۸۶).

در ۱۵ ژوئن ۱۵۲۰ فرمانی از سوی پاپ صادر شد که بر اساس آن لوتر یا باید حاکمیت پاپ بر کلیسا را برسمیت میشناخت و یا آنکه کلیسا او را به ارتداد متهم میساخت. لوتر در رابطه با این فرمان سه نوشته انتشار داد که در آنها نظرات دینی خود را که با کردار و رفتار کلیسای کاتولیک در تضاد قرار داشتند، تدوین کرد. مخاطب نخستین نوشته لوتر که در اوت ۱۵۲۰ انتشار یافت، «اشراف مسیحی آلمان» بودند. در دومین نوشته که در اکتبر همان سال انتشار یافت، لوتر خواهان «رهانی کلیسا از زندان بابل»، یعنی وضعیتی که کلیسای کاتولیک برای آئین مسیح فراهم ساخته بود، گشت. سرانجام در سومین نوشته که در نوامبر ۱۵۲۰ منتشر گردید، لوتر خواهان «آزادی انسان مسیحی» از چنگال کلیسای کاتولیک گردید. کلیسای کاتولیک با صدور فرمانی از پیروان خود خواست که از مطالعه نوشته‌های لوتر خودداری کنند و هرگاه چنین نوشته‌هایی را یافتند، باید آنها بسوزانند. دیری نپایید که پاپ لئو دهم Leo X (۸۷) در ۳ ژانویه ۱۵۲۱ با صدور فرمانی اعلان کرد که لوتر مورد تکفیر رسمی قرار گرفته و از کلیسا اخراج شده است. دادگاه لوتر در آوریل ۱۵۲۱ در مجلس رایش‌تاگ Reichstag در شهر ورمز Worms تشکیل شد و لوتر در این دادگاه شرکت کرد اما از پذیرفتن خواست پاپ مبنی بر رد نظرات دینی خویش

لوتر پس از بازگشت از روم در سال ۱۵۱۲ دکترای خود را در بخش تدریس انجیل از دانشگاه شهر ویتمبرگ دریافت کرد و بخاطر تحصیلات دینی خویش در همان دانشگاه به تدریس و تفسیر سرودهای دینی مسیحیت Psalmen، «نامه پاولوس Paulus به رومی‌ها» و «نامه پاولوس به گالاس‌ها Galatien» پرداخت، که در آن پاولوس از تصمیمات کنسلی حواریون مبنی بر اینکه قوانین دین یهود شامل مسیحیان و حتی مسیحیانی که کافر گشته‌اند نمیگردد، دفاع کرده بود. لوتر در تفسیرهای خویش به فهم جدیدی از عدالت الهی دست یافت مبنی بر اینکه خدا حتی گناهکارانی را که در باورهای دینی خویش به خطا میروند، می‌آمرزد.

پس از آنکه مسیحیت توانست از پشتیبانی مردمی برخوردار گردد، از همان ابتدا رسم بر این شد که انسان گناهکار برای بهره‌مندی از عفو الهی به کلیسا چیزی بدهد. رهبران کلیسای اولیه این پول‌ها را خرج مؤمنان تنگدست میکردند. اما پس از آنکه جنگ‌های صلیبی برای فتح اورشلیم درگرفت، کلیسا از گناهکاران خواست برای آنکه توبه آنان از سوی خدا پذیرفته شود، برای تأمین هزینه جنگ، پولی به صندوق کلیسا بپردازند. بعدها رسم بر این شد که هر گناهکاری برای رهانی از خشم الهی پولی به کلیسا بدهد. کلیسای کاتولیک با در اختیار داشتن این پول‌ها توانست در واتیکان بارگاهی پر شکوه بوجود آورد.

اوریل فون گمینگن Uriel von Gemmingen که اسقف اعظم شهر ماینس بود، در سال ۱۵۱۵ درگذشت و استولین کلیسای جامع ماینس آلبرشت فون براندنبورگ Albrecht von Brandenburg (۸۱) را که جوانی ۲۴ ساله بود، به جانشینی او برگزیدند. در حالی که طبق قوانین کلیسا، کسی که جوان‌تر از سی سال بود، نمیتوانست به مقام اسقفی دست یابد. البته آلبرشت تنها پس از پرداخت رشوه‌ای کلان به پاپ و رهبران کلیسای آلمان توانست به این مقام دینی دست یابد. او برای تأمین مخارج این رشوه مجبور شد از بانک فوگر Fugger وامی کلان با بهره سالیانه سنگینی دریافت کند.

در سال ۱۵۱۷ یوهان تتسل Johann Tetzel (۸۲) که کشیشی از فرقه دومینیکان‌ها بود و در شهر ماینس Mainz آلمان میریست، به موعظه این نظریه پرداخت که هرگاه کسی برای ساختن کلیسای پطروس در واتیکان پول بدهد، خدا از گناهان او خواهد گذشت و او را مورد عفو خویش قرار خواهد داد. نتیجه منطقی چنین نگرشی آن بود که کلیسای کاتولیک از مردم نخواهد زندگانی روزمره خود را بر اساس تعالیم مسیح سازماندهی کند و بلکه آنها نمیتوانستند هر گونه که خود میخواهند رفتار فردی و اجتماعی خویش را تنظیم کنند. روشن بود که زیر پا نهادن ارزش‌های دین مسیح گناه بود و گناهکاران پولدار نمیتوانستند با پرداخت مبلغی به صندوق کلیسا دامن خود را از گناه پاک کنند تا بتوانند پس از مرگ به بهشت راه یابند.

لوتر که بر اساس مطالعات خود باین نتیجه رسیده بود که تنها انسانی میتواند از عدالت الهی بهره‌مند شود که به خدا و مسیح ایمان داشته باشد و در نتیجه نظرات تتسل را مخالف اصول دیانت مسیح یافته بود، در همان سال نظرات خود را که در غالب ۹۵ تز که بصورت مشاجره علیه نظرات تتسل تنظیم شده بودند، برای مطالعه عموم مؤمنین بر درب ورودی کلیسای قصر ویتمبرگ نصب کرد. او در مقدمه این «تزاها» از کلیه علمای دینی و به ویژه از اسقف اعظم شهر ماینس و اسقف براندنبورگ، یعنی از آلبرشت خواست که نظرات مخالف خود را درباره «تزاها» بیان دارند. هر چند که در حال حاضر برخی از «تزاها»ی لوتر از سوی علمای آئین پروتستان نادرست تلقی شده‌اند، با این حال بسیاری از محققین دینی بر این باورند که روند جنبش اصلاح دینی در اروپا با انتشار

میکردند» (۹۱).

با توجه بچنین وضعیت سهمناکی زمینه برای خیزش‌های دهقانی در همه جا فراهم بود. اما چون دهقانان در پراکندگی بسر میبردند، بیشتر این خیزش‌ها جنبه محلی و محدود داشتند و خیلی سریع توسط اربابان فنودال سرکوب میشدند. اما دهقانان باید برای بیرون آمدن از وضعیت نامطلوبی که در آن بسر میبردند، توضیحی «منطقی» می یافتند و با توجه به وضعیت فرهنگی آن دوران، منطق دینی یگانه وسیله‌ای بود که میتوانست در خدمت چنین تلاشی قرار گیرد. پس هنگامی که لوتر نظرات خود را علیه کلیسای کاتولیک ارائه داد، جنبش‌های پراکنده دهقانی با شتاب به دنبال منطق دینی او گرد آمدند تا بتوانند خواست‌های مادی خود را در هیبت چنین منطقی متحقق سازند.

وجه عمده اندیشه‌های دینی لوتر آن بود که مردم باید از آن بخش اصول و قواعد کلیسای کاتولیک که با تعالیم مسیح و پیروان اولیه او و به ویژه پطروس رسول در تضاد قرار داشتند، پرهیز نمایند و با پیروی از احکامی که مسیح مطرح ساخته بود، ایمان خود را تقویت نمایند.

میدانیم که بخشی از احکام مسیح دارای وجه «کمونیسم اولیه» هستند. مسیح خود بطور اشتراکی با «شاگردان» خویش زندگی میکرد. همه چیز به همه کس تعلق داشت و هر کسی که به مسیح می پیوست، باید تمامی دار و ندار خود را در اختیار «امت» قرار میداد. پس از شهادت مسیح نیز پیروان او بر این باور بودند که مسیح روزی باز خواهد گشت و امپراتوری خدا را بر روی زمین بوجود خواهد آورد. در این امپراتوری چون مالکیت وجود ندارد و همه چیز به همه کس تعلق دارد، پس عدالت لایزال الهی سلطه خواهد داشت. باین ترتیب دیده میشود که مسیح در آموزش‌های خود نوعی «کمونیسم خام» را تبلیغ کرده است. همین امر سبب شد تا برخی از پیروان لوتر، همچون توماس مونتر (۹۲) که جنبش‌های دهقانی را رهبری میکردند، توانستند نظریه «بازگشت به آموزش‌های مسیح» لوتر را تا سطح تحقق «جامعه بی طبقه» تعمیم دهند، امری که موجودیت اشراف فنودال و پیشه‌وران کوچک و تجار را بشدت تهدید میکرد.

از سوی دیگر برخی از شاهزادگان ایالت‌های آلمان که خود از اشراف فنودال بودند، با هواداری از نظرات دینی لوتر کوشیدند بند ناف خود را از کلیسای کاتولیک رها سازند. آنها باین دلیل که بتوانند زمین‌هایی را که در مالکیت کلیسای کاتولیک قرار داشتند، به مالکیت خود درآورند.

باین ترتیب نظرات لوتر از دو سو، یعنی از سوی طبقاتی که در تضاد مادی با یکدیگر قرار داشتند، مورد بهره‌برداری قرار گرفتند و دیری نمانید که لوتر مجبور شد در این جنگ طبقاتی که در سال ۱۵۲۴ آغاز شد و با شتاب سراسر نیمه جنوبی آلمان را فرا گرفت، علیه دهقانان و به نفع اشراف موضعگیری کند. آنها باین دلیل که شکست جنبش‌های دهقانی حتمی بود و لوتر تنها با برخورداری از پشتیبانی اشراف آلمان میتوانست از تهدید کلیسای کاتولیک مصون ماند. لوتر در پیامی که برای اشراف آلمان در سال ۱۵۲۵ فرستاد، از آنها خواست بخاطر اعمال دهشتناکی که دهقانان شورش مرتکب شده‌اند و بخاطر قانونشکنی‌های آنها «علیه دهقانان اوباش آدمکش و دزد» برخیزند.

لوتر در سال ۱۵۲۹ برای آموزش پیروان خود «پرسشنامه دینی کوچک» Der kleine Katechismus را انتشار داد. همچنین در همین سال برای کشیشانی که از اندیشه‌ها و باورهای دینی او پیروی میکردند «پرسشنامه دینی بزرگ» را تنظیم کرد. در سال ۱۵۳۰ نخستین سازماندهی دینی پیروان لوتر در آلمان تحقق یافت.

لوتر در سال ۱۵۳۴ تورات را نیز به زبان آلمانی ترجمه کرد و باین ترتیب تمامی مجموعه‌ای را که دین کاتولیک بر اساس آن بنا

خودداری کرد، آنها باین دلیل که پاپ و کلیسای کاتولیک به هیچوجه حاضر نبودند استدلالی مبنی بر نادرستی تفسیر او از «کتاب مقدس» ارائه دهند. همین امر سبب شد تا پاپ از شارل پنجم Karl V (۸۸) که کاتولیکی مؤمن و قیصر امپراتوری روم-فرانسه و پادشاهی اسپانیا بود، بخواهد لوتر را دستگیر و زندانی کند و همچنین پخش نوشته‌هایش را ممنوع سازد. پس از آنکه حکم توقیف لوتر صادر شد، او که با وساطت شاهزاده فریدریش سوم Friedrich III (۸۹) که او را فریدریش حکیم نیز مینامیدند و بر ایالت ساکسن Sachsen حکومت میکرد، به ورمز رفته بود، توانست از آن شهر بگریزد و به دربار او پناه برد. فریدریش نیز برای مدتی لوتر را در قصر وارتبورگ Wartburg خویش مخفی کرد.

لوتر در این مخفیگاه کتاب انجیل و رساله‌های پیروان مسیح را به زبان آلمانی ترجمه کرد و این کتاب در سال ۱۵۲۲ چاپ و منتشر شد و موجب استقبال مردم قرار گرفت، زیرا برای نخستین بار یک ملت اروپایی قادر شده بود به زبان مادری خود انجیل را بخواند و بفهمد که مسیح چه گفته است.

طی سال‌های ۲۵-۱۵۲۴ جنگ‌های دهقانی سراسر ایالت‌های جنوبی و میانه آلمان را فرا گرفت. فریدریش انگلس در اثر خود «جنگ‌های دهقانی در آلمان» عواملی را که موجب پیدایش شورش‌های دهقانی گشتند، بطور مبسوط توضیح داده است. بر اساس این کتاب «بر شانه دهقانان تمامی بار قشرینی جامعه سنگینی میکرد: شاهزادگان، کارمندان دولتی، اشراف، کشیشان، نجیب‌زادگان و شهروندان. اینکه دهقان به شاهزاده‌ای، به اشرافی متعلق به امپراتوری، به استقفی، به صومعه‌ای، به شهری وابسته بود، همه جا با او به مثابه شتی، به مانند حیوانی بارکش برخورد میشد و بدتر از آن، او رعیتی وابسته به زمین بود که باید خود را در هنگام شفتت و خشم در اختیار ارباب قرار میداد. هرچه او حرف‌شنوتر بود، با این حال خدماتی که باید بر اساس قوانین و قراردادهای انجام میداد، آنقدر بودند که او را زیر فشار بگذارند؛ اما روزانه به دامنه این خدمات افزوده میگشت. دهقان باید بیشترین بخش از وقت خود را در املاک ارباب کار میکرد و بابت آنچه که در ساعات اندک فراغتش بدست می آورد، میبایست عشریه، بهره، مالیات بازار، مالیات زمین، پول سفر (مالیات جنگ)، مالیات ایالتی و مالیات امپراتوری میپرداخت. او بدون پرداخت پول به ارباب نه میتوانست ازدواج کند و نه بمیرد. او میبایست علاوه بر خدمات بیگاری منظم، برای ارباب بخشندۀ خویش علوفه، توت فرنگی، تششک، صدف حلزون جمع آوری کند، شکار را دنبال کند، هیزم را بشکند و غیره. صید ماهی و شکار در انحصار ارباب بود؛ دهقان باید آرام میماند هنگامی که میدید شکار محصولش را نابود ساخته است. همه جا اربابان مراتع عمومی و جنگل‌های دهقانی را با خشونت از دهقانان گرفتند. و ارباب، همانگونه که به مالکیت دهقان خودکامانه برخورد میکرد، نسبت به شخص دهقان، همسر و دختران او نیز رفتاری خودکامانه داشت. او از حق شب زفاف برخوردار بود، حق داشت هرگاه هوس کند، او را به بند کشد و با همان اطمینان بازپرسان کنونی، او را شکنجه کند. او میتوانست دهقان را بکشد و یا آنکه بگذارد سر از تنش جدا کنند. از فصول جذاب کارولینا Carolina (۹۰) که درباره «گوش بریدن»، «بینی بریدن»، «چشم درآوردن»، «بریدن انگشت و دست»، «سر زدن»، «شکنجه دادن»، «آتش زدن»، با انبرهای داغ به میخ کشیدن»، «چهار شقه کردن» تنظیم شده است، چیزی نبود که به دلخواه ارباب بخشاینده علیه دهقانان خویش اجراً نگردد. چه کسی میتوانست از او حفاظت کند؟ دادگاه‌ها باارون‌ها، کشیش‌ها، نجیب‌زادگان یا حقوقدانانی نشسته بودند که بخوبی میدانستند که بچه دلیل حقوق دریافت میکنند. تمامی رسته‌های رسمی امپراتوری از طریق مکیدن دهقانان زندگی

ترتیب با پیدایش لوتریسم، در بطن باورهای دینی پدیده فردگرانی زایش یافت، امری که همراه با پیدایش شیوه تولید سرمایه داری بتدریج زمینه را برای پیدایش انسان مدرن فراهم ساخت.

لوتر در سال‌های پایانی زندگانی خویش با نوشتن برخی از آثار خود در جهت سازماندهی دینی پیروان خود گام‌هایی مؤثر برداشت، بی‌آنکه کلیسای جامع را پایه‌ریزی کرده باشد. شاید همین امر سبب گسترش شتاب‌انگیز آئین پروتستان در اروپا گردید، زیرا پیروان رفرماسیون توانستند آئین مسیح را با فرهنگ و تاریخ سپه‌ی که در آن میزیستند، تطبیق دهند. و سرانجام همانگونه که خواهیم دید، جنبش رفرماسیون توانست مسیحیت را با نیازهای شیوه تولید سرمایه داری همسو نماید و زمینه را برای پیدایش فردیت و دولتی که مشروعیت خود را افراد و نه از رهبران دینی دریافت می‌کند، فراهم سازد.

ادامه دارد

پانویس‌ها:

- ۸۰- «تاریخ جامع ادیان»، نوشته جان ناس، ترجمه علی‌اصغر حکمت، صفحه ۲۲۹
- ۸۱- آلبرشت فون براندنبورگ-Brandenburg Albrecht که به آلبرشت دوم شهرت یافته است، در سال ۱۴۹۰ زاده شد و در سال ۱۵۲۵ درگذشت. او امیر برگزیده Kurfürst و امف اعظم برلین و مانتس بود. او در سال ۱۵۱۸ به مقام کاردیالی دست یافت. آلبرشت که توانسته بود با پرداخت پول به پاپ به چندین مقامات کلیسایی دست یابد، برای بازپرداخت بدهی‌های خود هوادار سیاست دریافت پول در قبال پذیرفتن توبه گناهکاران از سوی کلیسا بود. او بخشی از پول‌های دریافتی را به نفع خود ضبط می‌کرد. مارتین لوتر در مخالفت با رفتار و کردار او ۹۵ تر خود را نوشت. آلبرشت که هم سیاستمدار و هم رهبر دینی بود، از هواداران دانش و هنر بود.
- ۸۲- یوهان تتسل Johann Tetzel در سال ۱۴۶۵ زاده شد و در سال ۱۵۱۹ در شهر لایپزیگ در گذشت. او که کشیشی از فرقه دومینیکان‌ها بود از سال ۱۵۰۴ به موعظه بهره‌مندی از بخشش الهی در قبال پرداخت پول به کلیسا پرداخت تا کلیسا بتواند پول‌ها را در جهت ساختن کلیسای تازه خرج کند. موعظه‌های او در رابطه با تأمین مخارج کلیسای پطروس در روم سبب شد تا لوتر علیه این نظرات برخیزد.
- ۸۳- نام واقعی کارل اشتاد Karlstadt آندراس بُن‌اشتاين Andreas Bodenstein بود. او در سال ۱۴۸۰ زاده شد و در سال ۱۵۲۱ درگذشت. کارل اشتاد پروفسور علوم دینی در دانشگاه ویتنبرگ بود. او در آغاز از جنبش اصلاح دینی به رهبری لوتر پشتیبانی کرد، اما پس از چندی به نقطه نظرات لوتر پرداخت.
- 84- Martin Luther, Biographie, W. Landgraf, Verlag Neues Leben, Berlin, 1981.
- ۸۵- نام واقعی اک Eck یوهان مایر Johann Maier بود. او در سال ۱۴۸۶ زاده شد و در سال ۱۵۲۳ درگذشت. اک دانشمند علوم دینی و مخالف سرسخت لوتر بود و در این زمینه پاپ و مرکزیت کلیسای کاتولیک از او پشتیبانی می‌کرد.
- ۸۶- «تاریخ جامع ادیان»، نوشته جان ناس، ترجمه علی‌اصغر حکمت، صفحات ۲۵۱-۲۵۰
- ۸۷- نام واقعی پاپ لئو دهم Leo X. جیوانی مدیچی Giovanni de Medici بود. او در سال ۱۴۷۵ زاده شد و در سال ۱۵۲۱ درگذشت. لئو یکی از خوش‌گذران‌ترین پاپ‌های تاریخ بود و کسی است که طرح ساختن کلیسای عظیم پطروس در روم را ریخت و بحفاظت تأمین هزینه آن اعلان کرد که کلیسا می‌تواند در قبال دریافت پول از گناهکاران از خدا بخواهد که آنها را بیامرزد. او در ابتدا کوشید با لوتر به مدارا رفتار نماید، زیرا امیدوار بود که بتواند از پشتیبانی فرخنده‌ش سوم در تعیین قیصر آلمان و پادشاه روم برخوردار گردد.
- ۸۸- کارل پنجم Karl V. در سال ۱۵۰۰ زاده شد و در سال ۱۵۵۸ درگذشت. او در سال ۱۵۱۹، یعنی در نوزده سالگی به عنوان قیصر امپراتوری روم- آلمان برگزیده شد. کارل پنجم توانست طی سال‌های ۱۵۲۱ تا ۱۵۴۴ در چهار جنگ بر ارتش فرانسه غلبه یابد و ایتالیا و شهر روم را فتح کند و باین ترتیب نیروی غالب در این سرزمین را تشکیل دهد. او همچنین توانست ارتش عثمانی را که تا نزدیکی‌های شهر وین پیشروی کرده بود، شکست دهد. همچنین ارتشی را به شمال آفریقا فرستاد تا با «کافران»، یعنی مسلمانان ساکن در آن قاره بجنگند. او که در عین حال به سلطنت اسپانیا نیز دست یافته بود، با اعزام نیرو به آمریکا توانست مرکزیک و پرو را فتح کند و زمینه را برای مستعمرات اسپانیا در این قاره فراهم سازد. کارل پنجم در سال ۱۵۲۱ حکم تبعید لوتر را صادر کرد و انتشار نوشته‌هایش را ممنوع ساخت، اما در سال ۱۵۳۲ که امپراتوری او از دو سو توسط عثمانی و فرانسه مورد تهدید قرار گرفته بود، قرارداد «صلح دینی» را که در شهر نورنبرگ آلمان تنظیم شده بود، پذیرفت. او چندین بار کوشید میان پاپ و پیروان آئین پروتستان مذاکره‌ای صورت گیرد تا هر دو طرف بتوانند با یکدیگر به توافق دست یابند. اما پاپ با این کوشش‌ها مخالفت ورزید. کارل پنجم که خود پیرو پاپ و کلیسای کاتولیک بود، سرانجام مجبور شد «قرارداد «صلح» آگسبورگ را بپذیرد که بر اساس آن باید پروتستان‌ها و کاتولیک‌ها از حقوق برابری برخوردار شوند. کارل پنجم در سال ۱۵۶۵ از سلطنت اسپانیا و بوگوند که بخشی از خاک فرانسه بود، به نفع پسر خود فیلیپ دوم، کناره‌گیری کرد و در سال ۱۵۵۶ از سلطنت اتریش و قیسری روم نیز به نفع برادر خود فرديناند اول چشم پوشید.

شده بود، به زبان آلمانی در اختیار مؤمنین قرار داد و همین امر سبب شد تا بخشی از مردم آلمان به پیروی از عقاید و آرمان‌های او بآیند، به‌ویژه آنکه مردم با پیروی از نظرات دینی لوتر دیگر به پرداخت بسیاری هزینه‌ها و مالیات‌های دینی مجبور نبودند. همچنین بسیاری از شاهزادگانی که بر ایالت‌های آلمان سلطنت می‌کردند، بتدریج خود را پیرو لوتر نامیدند و از پرداخت مالیات به کلیسای کاتولیک خودداری کردند. آنها همچنین زمین‌ها و املاک کلیسای کاتولیک را به نفع خود ضبط کردند و باین ترتیب از طریق پیروی از آئین لوتر توانستند به ثروتی کران دست یابند. اما بخش دیگری از شاهزادگان آلمانی همچنان به کلیسای کاتولیک وفادار ماندند و همین امر سبب شد تا جنگ‌های دینی از نیمه قرن شانزدهم، یعنی چند سالی پس از درگذشت لوتر سراسر آلمان را فراگیرد. سال‌ها جنگ بی‌نتیجه سرانجام آشکار ساخت که توازن نیروها به گونه‌ای است که هیچ‌یک از دو جناح نمی‌تواند بر دیگری غلبه کند و در نتیجه هر دو جناح تن به صلح دادند. در قرارداد صلحی که در سال ۱۵۵۵ در شهر آگسبورگ آلمان به امضا نمایندگان هر دو جناح رسید، رهبران سیاسی ایالت‌های آلمان پذیرفتند که هر دو آئین کاتولیک و لوتریسم از حق برابر برخوردارند و هر مذهبی را که شاهزاده یک ایالت برگزیند، آن مذهب به مثابه مذهب رسمی مردمی که در آن ایالت زندگی می‌کنند، تلقی می‌گردد (۹۳). باین ترتیب مردم ایالت‌های مختلف آلمان بدون آنکه خود از حق انتخاب کردن برخوردار باشند، مجبور شدند از آئینی پیروی کنند که رهبر سیاسی هر ایالتی بنا بر مصالح و منافع خویش برمیگزید. و دیری نپایید که ایالت‌های شمالی آلمان که از شهر رُم دورتر قرار داشتند، به پروتستان‌تیسیم گرویدند و در عوض ایالت‌های جنوبی که به این شهر نزدیک‌تر بودند، همچنان پیرو پاپ و آئین کاتولیک ماندند.

در آن دوران اصل کلی در کلیسای کاتولیک چنین بود که فرد برای برخورداری از رحمت الهی به کلیسا نیازمند است و بهمین دلیل باید از احکام پاپ پیروی کند که در دوران غیبت عیسی مسیح نماینده او در این جهان فانی است. در چنین نظامی، فرد برای آنکه بتواند دامن خود را از گناهانی که مرتکب شده است، پاک سازد، باید در حضور کشیش کاتولیک به گناهان خود اعتراف می‌کرد تا با وساطت کلیسا بتواند از بخشش الهی بهره‌مند گردد. در چنین نظامی کلیسا در همه زمینه‌ها واسطه‌ای بود مابین خدا و انسان. بهمین دلیل نیز تمامی نهادهایی که انسان در طول تاریخ خویش بوجود آورده بود، تنها با تأیید کلیسا می‌توانستند از مشروعیت الهی برخوردار شوند. دولت به مثابه نهادی که به زندگی فردی و اجتماعی مردم سامان می‌بخشد نیز در این ساختار دینی تنها زمانی از مشروعیت الهی برخوردار بود که مورد تأیید کلیسا و پاپ قرار می‌گرفت. پس از آنجا که انسان‌ها به کلیسا وابسته بودند، پاپ و دیگر رهبران دینی قرون وسطی کوشیدند از این وابستگی به سود کلیسا بهره‌برداری کنند و با دریافت پول، زمین و ... از مؤمنین برای کلیسای کاتولیک وضعیت اقتصادی برتری بوجود آورند. روی دیگر این سکه آن بود که پاپ و دیگر رهبران دینی چون مسئول اداره ثروت بیکرانی بودند که مردم مؤمن به خدا و کلیسای عیسی مسیح «هدیه» کرده بودند، در نتیجه رهبران دینی خود در ناز و نعمت بسر می‌بردند، در حالی که اکثریت مردم، یعنی دهقانان در چنبره فقر و تنگدستی غیرقابل تصویری قرار داشتند.

همانطور که در پیش مطرح شد، لوتر علیه این نظم قد برافراشت و مطرح ساخت که فرد تنها با ایمان خویش می‌تواند تقبی بسوی خدا و مسیح زند و هر چه ایمان فرد نیرومندتر باشد، او بیشتر می‌تواند از بخشش الهی بهره‌مند گردد. بنابراین ایمان فردی به یگانه میزان دین‌گرانی بدل گشت. هر مؤمنی باید بر اساس برداشت خود از مضامین «کتاب مقدس» زندگی خویش را سامان میداد. باین

پراکندگی را میان مخالفان اقتدارگرایان گسترش دهد و مردم را بترساند آنها را به انفعال بکشانند، موجد آغاز موج جدیدی از فعالیت و مبارزه در داخل و خارج از کشور شده است.

جناح اقتدارگرا در بن بست تاریخی قرار دارد که آنرا راه خروجی از آن نیست. ایشان چاره‌ای جز توسل به سیاست‌های ضد مردمی و اعمال زور و ظلم و فساد ندارند. در حالی که در برابر جناح اصلاح طلب آئرناتیوی تاریخی وجود دارد. با آشکار شدن این حقیقت که نظام جمهوری اسلامی اصلاح ناپذیر است و ولایت فقیه و دیکراسی در یک نظام واحد مانع‌الجمع‌اند، ایشان می‌توانند به صف مردم بپیوندند و با دیگر نیروهای مترقی و آزادیخواه و کسانی که خواهان جمهوری، آزادی، عدالت و برابری میباشند، مشترکاً برای استقرار نظامی مدرن و مردم‌سالار مبارزه کنند. مواضع تاکتونی آقای اشکوری آشکارا ایشان را در جبهه‌ی نیروهای مترقی قرار می‌دهد. بکوشیم تا جریان محاکمه‌ی ایشان را به مرحله‌ی دیگر از مبارزه علیه نیروهای جهل و عقب‌ماندگی و فساد و ظلم و ستم و استبداد مبدل سازیم و به تلاش خود برای نجات جان و آزادی اشکوری و سایر نویسندگان و روشنفکران و اصلاح‌طلبان آزادیخواه ادامه دهیم.

شورای موقت سوسیالیست‌های چپ ایران

کمیته هماهنگی

اول نوامبر ۲۰۰۰

آیا ولایت فقیه با جامعه مدنی ...

البته در این میان، در نتیجه‌ی آشکار شدن موانعی که در نظام ولایت فقیه بر سر راه انتقال قدرت از حاکمان به مردم قرار دارد که ذاتی آن است و ناگزیر بودن خاتمی از سازش با خامنه‌ای در هر چرخش تاریخی و تعیین کننده‌ی که کل نظام را با خطر نابودی مواجه می‌ساخت، از تب و تاب بسیاری از دوم‌خردای‌ها، چه آنانی که از خودی‌ها پوئند و از درون همین نظام بیرون آمده‌اند و چه لائیک‌هایی که از خودی‌ها نبودند و خود را متعلق به اپوزیسیون نظام می‌دانستند ولی به خاتمی و همفکرانش برای رهایی ایران از پنجه‌ی قهار ارتجاع مذهبی چشم امید دوخته بودند، کاسته شده و به خاموشی آنان انجامیده است.

کسانی نیز که تمام ماجرا را شعبه‌ای بیش برای فریب مردم نمی‌دانستند و چون از درک پیچیدگی‌های پیرویه‌ها و تحولات تاریخی که در بطن هر جامعه‌ای در جریان است و زمینه‌های واقعی مبارزات طبقاتی را می‌سازد، عاجزند و ناگزیر در سطح می‌مانند و تنها قادر به مشاهده‌ی صورت وقایع هستند و اساساً تاریخ برایشان چیزی جز جریانی از مقابله‌ی میان فریب دهندگان و فریب خوردگان نیست، هرچند علاج ناپذیرند و در جهان کوچک و ساده‌ی ذهنی خود محبوس، باید دیگر تا کتون به تجربه دریافته باشند که نزاع دوم‌خردای‌ها با جناح معروف به اقتدارگرایان، نزاعی است واقعی و جدی. مگر آنکه بپذیریم که گنجی و دیگر دوم‌خردای‌ها در زندان بسر نمی‌برند، روزنامه‌هایشان توقیف نشده است، به حجاریان سوق‌دهنده بلکه او خود خوشتن را به گلوله بسته است و غیره. البته هر آنکه نمی‌خواهد حقایق را ببیند و بشنود از هر کوری کورتر و از هر کری کورتر است.

اگر دوم‌خردای‌ها نخواهند توانست در این نزاع پیروز شوند، یعنی به نظامی دست یابند که در آن هم ولایت فقیه باشد و هم مردم سالاری، دلیل آن در قصد و نیتشان نیست، در نظرشان است.

اتفاقاً آنانی که استدلال می‌کنند که دوم‌خردای‌ها هیچ فرقی با جناح حاکم ندارند و فرقی میان خاتمی و خامنه‌ای نیست و غیره، دوم‌خردای‌هایی اصیل‌اند. می‌پرسید چرا؟ می‌گویم چون آنان از لحاظ نظری با تری اصلی دوم‌خردای‌ها هم‌نظرند. یعنی آنان نیز

۸۹- فریدریش سوم در سال ۱۲۸۶ زاده شد و در سال ۱۵۲۵ درگذشت. او بر ایالت ساکسن حکومت میکرد. او در سال ۱۵۱۹ تقاضای پاپ را مبنی بر پذیرفتن لقب قیصر امپراتوری روم رد کرد و در سال ۱۵۰۲ دانشگاه شهر ویتنبرگ را تأسیس نمود. او همچنین بازگشت لوتر از شهر وومز را تضمین کرد و او را در قصر واتبورگ خود محفی ساخت.

۹۰- در دوران کارل پنجم در سال ۱۵۳۲ قانونی توسط رایش‌تاک تنظیم شد که آنرا «قانون جنایات کارولینا» Constitutio criminalis carolina نامیدند. در این قانون برای جلوگیری از جنایت و کارهای خلاف قانون جرائم سختی در نظر گرفته شده بود که انگلس شده‌ای از آن جرائم را در کتاب «جنگ دهقانی در آلمان» بیان کرده است.

۹۱- مجموعه آثار مارکس و انگلس، به زبان آلمانی، جلد ۷، صفحات ۳۳۹-۳۴۰.

۹۲- مونتسر، توماس، Thomas Münster در سال ۱۲۹۰ در آلمان زاده شد و در سال ۱۵۲۵ اعدام گردید. او راهب بود و در پی تحقق امپراتوری عیسی مسیح بر روی زمین که میباید عمل‌اللهی را برای همه به ارمغان میآورد. او در ابتدا همراه با مارتین لوتر از جنبش‌های دهقانی آلمان پشتیبانی میکرد ولی هنگامی که لوتر به سازش با اشراف فتودال پرداخت، او از لوتر فاصله گرفت. او پیش از لوتر مراسم دینی را به زبان آلمانی اجرا کرد. مونتسر در سال ۱۵۲۵ رهبری جنبشی را به عهده گرفت که خواهان از میان برداشتن هرگونه نابرابری اجتماعی و برقراری دیکراسی مسیحی بود. برای تحقق این خواسته دهقانان شورشی به او پیوستند، اما در جنگی که در همین سال میان ارتش دهقانی مونتسر و سپاهیان اشراف فتودال درگرفت، شکست خورد و دستگیر گردید و به دار آویخته شد.

۹۳- «تاریخ جامع ادیان»، نوشته جان ناس، ترجمه علی‌اصغر حکمت، صفحه ۲۵۲.

اقتدارگرایان در بن بست ...

همگی بجای تثبیت نظام و حکومت مستبدان فاسد و ظالم پایه‌های حکومت آنان را متزلزل‌تر ساخته و جمع کوچک حاکمان و مزدوران را به انزوا و انفراد بیشتری کشانده است.

هنگامی که مستبدان در چنین وضعیتی قرار می‌گیرند، می‌پندارند که علت متزلزل شدن پایه‌های حکومتشان این است که آنان بیش از حد به مردم روی خوش نشان داده‌وه آنان آزادی اعطا کرده‌اند و مردم به جای سپاس و حق‌شناسی و شکرگزاری و وفا به وجود آن رهبران خیرخواه! و مردم‌دوست!، جری‌تر شده و خواسته‌های بیشتری را مطرح می‌کنند و حتا خواهان برکنار شدن آن رهبران از اریکه‌ی قدرتند. بنابراین چاره‌ی کار را در تنگ‌تر کردن حلقه‌ی زور و فشار می‌بینند. غافل از اینکه آنچه آنان را در وضعیت کنونی‌شان قرار داده همانا استبداد، فساد و ظلم آنان بوده است که دیگر تاثیر خود را از دست داده و هر اقدامی در جهت تنگ‌تر کردن حلقه‌ی زور و استبداد، بجای آنکه مردم را بترساند و آنان را از صحنه بدور سازد و به انفعال و بی‌تفاوتی بکشانند، آنان را به ضرورت ادامه‌ی مبارزه برای پایان دادن به حیات نظام مستبد، فاسد و ظالم آگاه‌تر و مصم‌تر می‌سازد.

اقتدارگرایان فاسد و ظالم جمهوری اسلامی می‌پنداشتند که پس از صدور «حکم حکومتی» و عکس‌العمل نادرست و جیونانه دوم‌خردای‌ها و خاتمی در برابر آن، که سرانجام مانع از طرح لایحه‌ی اصلاح قانون مطبوعات در مجلس شد و نشان داد که در این نظام، حاکم قدر قدرت همانا «ولی فقیه» است و نزد او میلیون‌ها رأی مردم پشیزی ارزش ندارد و مردم که تا آن تاریخ از خاتمی و دوم‌خردای‌ها تا اندازه‌ی زیادی مایوس شده بودند، از آنان بکلی قطع امید خواهند کرد و صحنه را ترک خواهند نمود. تا اندازه‌ای نیز این محاسبه‌ی آنان تحقق یافت. از اینرو آنان اوضاع را آماده دیدند تا از پیشروترین عناصر جریان اصلاح‌طلبان، که دیر یا زود به اصلاح ناپذیری این نظام پی‌برده و به نیروهای خواهان پایان بخشیدن به این نظام خواهند پیوست، زهرچشم گرفته آنان را نیز به سکوت و خاموشی وادار سازند. بدین منظور محاکمه‌ی آقای اشکوری را که یکی از پیشروترین عناصر روحانی اصلاح طلب است که به ضرورت رفرم در مذهب شیعه برای سازگار ساختن آن با الزامات زمان پی‌برده و نظرات خود را در این مورد صریحاً اعلام داشته است، به اتهام ارتداد و افساد فی‌الارض تدارک دیده‌اند تا ضربه‌ی کاری را به این جریان وارد سازند. ولی نتیجه‌ی کار درست عکس آن چیزی شد که آنان پیشبینی می‌کردند. این اقدام آنان به جای آنکه پاس و

دوره‌ای از تاریخ، در کجا و در چه خانواده‌ای متولد شده است. نوزاد معینی که در خانواده‌ای مسلمان و شیعه چشم به این جهان می‌گشاید، از همان لحظه‌ی اول با محیطی روبرو می‌شود که عادات، رفتارها و تصورات معینی از هستی و جهان را به او می‌آموزد و بدین ترتیب روان و ذهنیت او را به گونه‌ای می‌سازد که از عادات، رفتارها، تصورات و روان و ذهنیتی که به نوزادی آموخته می‌شود که در خانواده‌ای بودایی بدینا آمده متفاوت است. به همین دلیل در هر دین و مذهبی برای بار آوردن نوزاد به دین آبا و اجدادی دستورات روشن و سختی وجود دارد. بنا بر این زمانی که فرد از لحاظ رشد عقلی به سنی می‌رسد که می‌تواند خود آزادانه فکر کند و تصمیم بگیرد، در قالبی فکر و عمل می‌کند که تا اندازه‌ی زیادی از پیش توسط محیط محل تولد و زندگی دوران طفولیت و کودکی‌اش برای او تعیین شده است. هر دین و مذهبی برای وابسته کردن و نگاه داشتن پیروانش در جرگه‌ی خود و مانع شدن از خروج آنها از آن دین و مذهب مجازات‌های سختی را پیشبینی کرده است، از محروم ساختن فرد از حقوق و امتیازات معینی تا هلاک کردن او. افزون بر این طبیعی است که هر دین و مذهبی خود را و فقط خود را بر حق می‌داند. این اصل که جزئی است از اصول اساسی هر دین و مذهبی، در هر نظامی که بر اساس مذهب معینی استوار باشد، به ناگزیر افراد را نابرابر می‌سازد. زیرا چنان جامعه‌ای بر اساس احکام و قوانین آن دین و مذهب معین بنا شده است و طبیعتاً تمام کسانی را که یا دین و مذهب دیگری دارند، یا به هیچ دین و مذهبی اعتقاد ندارند نمی‌تواند در برگیرد.

به نظر می‌رسد که آقای گنجی خود به مشکلاتی که توجیه نظامی میثتی بر ولایت فقیه با توسل به اصل تقلید در فروع دین بوجود می‌آورد آگاه هستند و بهمین دلیل به توجیه آن از این راه نمی‌پردازند و به برهان دیگری متوسل می‌شوند. ایشان به بحث خود ادامه داده می‌فرمایند:

«پس ببینید ما یک راه شرعی داشتیم که فقط برای مقلدین است که مرجع تقلیدشان ولایت فقیه را قبول داشته باشد. راه عقلی چطور؟ کاملاً بسته است. برهان عقلی وجود ندارد. پس چه راه باقی می‌ماند؟ یک راه معقول خوب باقی می‌ماند که ما می‌توانیم با آن راه معقول خوب ولایت فقیه را داشته باشیم. و آن راه معقول خوب راه قانون اساسی است. ما یک قانون اساسی داریم که مردم به آن رأی دادند. جامعه‌ی مدنی همین است. جامعه‌ی مدنی جامعه‌ای است که بر اساس قانون مدون کرده و قانون اساسی دارد.»

برهان عجیبی است. آقای گنجی ادعان دارند که با توسل به برهان دینی نمی‌توان نظام ولایت فقیه را توجیه کرد. این در حالی است که خود مقوله‌ی ولایت فقیه استنتاجی است از مذهبی معین. اگر نمی‌توان مقوله‌ی ولایت فقیه را، که مقوله‌ای است ماهیتاً مذهبی، از برهانی مذهبی استنتاج کرد پس از چه راه می‌توان آنرا توجیه کرد؟ راهی که باقی می‌ماند باید قاعدتاً راه برهان عقلی باشد. ولی آقای گنجی خود می‌پذیرند که این امر، توجیه عقلی نیز نمی‌پذیرد. پس تنها نتیجه‌ی منطقی که ایشان از گفته‌های خود می‌توانند بگیرند این است که نظام ولایت فقیه نه بنا بر برهان مذهبی و نه از راه برهان عقلی توجیه پذیر است. بنابراین، ضرورت وجودی‌اش اثبات شدنی نیست. نه برای شیعیان و نه به طریق اولی برای غیرشیعیان. تنها برای بخشی از شیعیان ولایت فقیه می‌تواند توجیه‌پذیر باشد. آن بخشی که از مرجع یا مراجعی تقلید می‌کند که ولایت فقیه را قبول دارد. و این امر تازه وابسته است به اینکه آیا در زمان یا دوران معینی مرجعی وجود دارد که طرفدار ولایت فقیه باشد؟ چه اگر در دوره‌ای یا زمان معینی از تاریخ کشور، که می‌تواند دوره یا زمانی دراز نیز باشد، هیچ مرجعی وجود نداشته باشد که طرفدار ولایت فقیه باشد، حالتی که فرض آن متصور است،

بر این عقیده‌اند که می‌توان نظامی داشت که همزمان بر دو اصل ولایت فقیه و مردم سالاری استوار باشد و می‌توان نظام ولایت فقیه‌ی را از حالت کنونی آن از طریق اصلاحات به نظامی تبدیل کرد که در آن هم ولایت فقیه وجود داشته باشد هم مردم سالاری. اگر خاتمی و دوم خردادی‌ها نمی‌توانند به چنین معجزه‌ای تحقق بخشند دلیل آن تناقض در نظرشان نیست بلکه علت قصد و نیتشان است. چون قصد و نیت آنان فریب مردم است و به این دلیل است که به تحقق بخشیدن به این امر قادر نیستند. معنای این حکم این است که اگر کسی را بباید که هم این نظر را داشته باشد و هم با حسن نیت باشد و نخواهد مردم را فریب دهد آنگاه به مقصود خواهیم رسید!!!؟ یعنی نظامی خواهیم داشت که در آن هم ولایت فقیه وجود خواهد داشت و هم مردم سالاری!!

باری، آقای گنجی پس از آنکه مدلل می‌سازند که ولایت فقیه به اصول دین تعلق ندارد بلکه از مسایل فروع دین است و بنا بر این در حوزه‌ی تقلید قرار می‌گیرد، به این نتیجه می‌رسند که این مسأله به «رابطه‌ی مقلدین و مراجع تقلید تحویل خواهد شد. یعنی مقلدین مراجع تقلیدی که مرجع تقلیدشان ولایت فقیه را قبول داشته باشد، ولایت فقیه را قبول خواهند داشت و مقلدین مراجع تقلیدی که مرجع تقلیدشان ولایت را قبول نداشته باشد، ولایت فقیه را قبول نخواهند داشت.» ظاهراً معما حل شده است و آقای گنجی به پرسش پاسخی درخور داده‌اند. ولی فقط ظاهراً.

هرچند آقای گنجی در پاسخ خود با خارج کردن مسأله‌ی ولایت فقیه از اصول دین و گنجاندن آن در فروع دین، آنرا از اصلی کلی، عمومی، مطلق و ابدی که گردن نهادن به آن برای تمامی شیعیان امری است اجباری و تغییر ناپذیر به امری نسبی و خصوصی تبدیل می‌کنند که قبول یا نفی آن بستگی دارد به اینکه فرد مسلمان شیعی از کدام مرجع تقلید می‌کند، ولی در عمل پی آمد آن به حوزه‌ی خصوصی محدود نمی‌شود، بلکه با حوزه‌ی عمومی و همگانی جامعه سر و کار پیدا می‌کند. این امر از ماهیت خود موضوع ناشی می‌شود.

بدیهی است که میان مسأله‌ی ولایت فقیه و دیگر مسایل تقلیدی فروع دین تفاوتی اساسی وجود دارد. علت آن است که ولایت فقیه با موضوع حکومت و دولت که به حوزه‌ی عمومی و همگانی جامعه تعلق دارد سر و کار پیدا می‌کند. اگر این موضوع تقلیدی هیچ پیامد عملی برای کل جامعه نداشته باشد و به صورت موضوعی در سطح نظری در بحث فقهی میان فقها باقی بماند ایرادی بر آن نیست. فقها می‌توانند تا آخر دنیا بر سر این موضوع با هم به مجادله بپردازند که کدام یک از دو نظر درست است. ولی اشکال هنگامی پیدا می‌شود که این موضوع پیامدهای عملی پیدا می‌کند. یعنی هنگامی که آن دسته از شیعیانی که از مرجعی تقلید می‌کنند که معتقد به ولایت فقیه است درصدد برمی‌آیند تا این حکم فقهی را عملی سازند. در حقیقت محتوای پرسشی که از آقای گنجی شده است مربوط به این مورد است. پرسش این است که در چنین حالتی، یعنی حالتی که در آن بخشی از شیعیان که از مرجع یا مراجعی تقلید می‌کنند که معتقد به ولایت فقیه‌اند بکوشند و موفق شوند ولایت فقیه را در جامعه مستقر سازند، آیا چنین نظامی می‌تواند با اصول جامعه‌ای مدنی سازگار باشد. پاسخ آشکارا منفی است. چون، نظام دولتی، در جامعه‌ای مدنی بر اصل کلی و همگانی آزادی و برابری افراد استوار است. (بحث من در اینجا به ناگزیر محدود می‌شود به مفاهیم و تئوری‌های جامعه‌ی مدنی (پروژوایی) در قالب تئوری‌های بورژوازیسم) در حالی که اساساً خود امر اعتقاد داشتن به دین و مذهب معینی مربوط می‌شود به حوزه‌ی اعتقادات خصوصی).

مسلمان، مسیحی، یهودی، بودایی، الخ، بودن فردی، تا اندازه‌ی زیادی امری است تصادفی. تصادفی بدین معنا که فرد در چه

نشان داده بودند که هیچ راه عقلانی برای اثبات ضرورت وجودی ولایت فقیه وجود ندارد. بنابراین، اگر ولایت فقیه وجودش برای اداره‌ی جامعه ضروری نیست چه منطقی به ما حکم می‌کند که باید آن را «داشته باشیم». زیرا هم عقل و هم تجربه عملی بیست سال حاکمیت ولایت فقیه درست عکس آن را نشان داده است. اینکه ولی فقیه قادر به اداره‌ی امور جامعه نیست ر در این بیست سال، چه در دوره‌ی خمینی و چه در دوره‌ی جانشین او، نه تنها آنان هیچ یک از معضلات و مشکلات اساسی و تاریخی جامعه را حل نکرده است، بلکه بر عکس معضلات و مشکلات چندین برابر هم شده و خود ولایت فقیه بصورت بزرگترین مشکل جامعه درآمده است.

آقای گنجی آن راه معقول خوب را در قانون اساسی می‌بینند. می‌فرمایند: «ما یک قانون اساسی داریم که مردم به آن رأی دادند. جامعه‌ی مدنی همین است. جامعه‌ی مدنی جامعه‌ای است که بر اساس قانون مدون و قانون اساسی دارد.»

اگر آقای گنجی واقعاً بر این نظراند که تنها شرط لازم برای جامعه‌ای مدنی این است که قانون اساسی داشته باشد، باید از ایشان پرسید که دیگر آن همه آسمان ریسمان باقی برای پاسخ دادن به پرسشی که از ایشان شده است «آیا ولایت فقیه با جامعه‌ی مدنی سازگار است؟» برای چیست؟ زیرا بنا بر تعریف ایشان از جامعه‌ی مدنی، پاسخ‌شان علی‌القاعده باید این باشد: آری ولایت فقیه با جامعه‌ی مدنی سازگار است. چون ما مدت بیست سال است هم قانون اساسی داریم و هم ولایت فقیه. و اگر چنین است، پس اصلاً دیگر چانه زدن با اقتدارگرایان چه معنایی پیدا می‌کند. ولی آقای گنجی شیپور را از سر کشاد آن می‌نوازند. زیرا هنوز این سؤال اساسی باقی می‌ماند که آیا قانون اساسی نظام ولایت فقیه با مشخصات و تبیین‌های جامعه‌ای مدنی انطباق دارد یا نه؟

در حقیقت آقای گنجی در بحث خود جای مفروضات و حکم‌های ادعا و اثبات ادعا را با یکدیگر عوض کرده‌اند. کاری که ایشان می‌بایستی انجام می‌دادند این بود که مشخصات و پیش‌شرط‌های جامعه‌ای مدنی را ابتدا تعریف و تبیین می‌کردند و سپس نشان می‌دادند که نظام ولایت فقیه و قانون اساسی ایران با آن مشخصات و تبیین‌ها در انطباق است و آنگاه مورد ایران و قانون اساسی آن را به عنوان نمونه‌ای عقلی در اثبات این مدعا که دولتی مذهبی می‌تواند با الزامات جامعه‌ای مدنی سازگار باشد، ارایه می‌دادند. نه اینکه بر عکس، آن سازگاری را فقط از وجود قانون اساسی استنتاج نمایند. این بدان ماند که مسلمانی برای اثبات وجود خدا و برحق بودن دین اسلام از قرآن به عنوان دلیل استفاده جوید. البته چنین برهانی باطل است چون قرآن خود فرع بر اثبات وجود خدا و حقانیت اسلام است.

اتفاقاً مورد ایران مثالی است برای اثبات این ادعا که نظامی مذهبی، هر مذهبی که باشد، نافع مفروضات و الزامات اساسی جامعه‌ای مدنی است، خواه آن نظام مانند ایران قانون اساسی‌ای هم داشته باشد خواه نداشته باشد. زیرا چنین نظامی، اساسی‌ترین اصل مسلم جامعه‌ی مدنی را که پایه و اساس هر قرارداد اجتماعی است، نقض می‌کند. آن اصل مسلم، اصل آزاد بودن و برابر بودن افراد است. تنها توافق روی و قبول این اصل است که ایجاد میثاقی مشترک و همگانی را ممکن می‌سازد. نه تنها آن میثاق همگانی بر اساس رعایت این اصل بوجود می‌آید بلکه مشروعیت آن تا زمانی است که این اصل را رعایت می‌کند. بنابراین، اگر قانون اساسی‌ای، که تنها می‌تواند بیان حقوقی و رسمی آن توافق و قرارداد اجتماعی باشد و نه چیز دیگری، اصل آزاد بودن و برابر بودن افراد را نقض کند، حتا اگر تمامی اعضای جامعه نیز به آن رأی داده باشند، نظامی که بر اساس آن بوجود می‌آید، نظامی است غیردموکراتیک و متناقض با الزامات جامعه‌ی مدنی. زیرا تفاوت جامعه مدنی با جوامع دیگر تفاوتی است کیفی. در حالی که

پس هیچ کسی در جامعه وجود ندارد که خواهان ولایت فقیه باشد. پس به چه دلیلی ما در کشورمان باید نظام ولایت فقیه، آنهم از نوع مطلقه آن را داشته باشیم. در واقع به هیچ دلیل. زیرا اگر برهان مذهبی را، بنا بر نظر آقای گنجی، از بحث خود حذف کنیم، دیگر هیچ دلیلی برای ضرورت ولایت فقیه باقی نمی‌ماند. چون همانطور که همه می‌دانند و آقای گنجی نیز می‌دانند، در هیچ یک از جوامع مدرن معاصر، که آقای گنجی الگوی جامعه‌ی مدنی‌شان را هم در تئوری و هم در پراکتیک از آنها گرفته‌اند، نظامی شبیه نظام کنونی ایران وجود ندارد، و وضع آنان نیز نه تنها بدتر از وضع ما نیست، بلکه برتر است از وضع ما است، که رحمت الهی یا واسطه‌ی ولی فقیه بیش از بیست سال است بر سرمان می‌بارد، که حاصل آن برایمان چیزی جز ظلم و ستم و خفقان و ترور و کشتار و فساد و فحشا و پحران مستمر اقتصادی و فقر و... و در یک کلام، پس رفتن جامعه در تمامی زمینه‌ها، نبوده است.

بنابراین تنها مفری که برای آقای گنجی باقی مانده توسل جستن به برهانی حقوقی است. قانون اساسی.

به خاطر بیاورید که پرسش از ایشان این بود که آیا «ولایت فقیه با جامعه‌ی مدنی سازگار است» یا نه. البته پاسخ به این سؤال روشن ابتدا یک آری یا نه روشن است و سپس از طریق توضیح، مستدل ساختن آن پاسخ. ولی آقای گنجی بجای پاسخی روشن و صریح ابتدا به بحث در این باره می‌پردازند که مقوله‌ی ولایت فقیه آیا به اصول دین تعلق دارد، یعنی یک حکم صریح و روشن خدا است و بنابراین لازم الجرا، تغییرناپذیر و ابدی و یا نه به فروع دین تعلق دارد. و یک تفسیر یا تعبیر است. متوسط این مرجع یا آن مرجع که ممکن است متفاوت باشد. ولی این بحث ایشان اساساً هیچ ربطی با پاسخ به پرسشی که از ایشان شده است ندارد. زیرا این بحث فقط برای مسلمانان و از میان آنان برای شیعیان و از میان آنان برای شیعیانی جالب است و شاید ضروری که مقلد مرجعی می‌باشند. در حالیکه جامعه‌ی مدنی باید در برگزیده‌ی نقاط مشترک و نه نقاط تمایز شهروندان یک جامعه باشد. مثلاً این بحث برای یک ایرانی مسلمان سنی، مسیحی یا یهودی یا بهائی یا لامذهب یا پیرو هر دین و آئین دیگری نه لازم است و نه ضروری. چون آن شهروند غیرشیعه می‌تواند با یک شهروند شیعه‌ی مقلد مرجعی که ولایت فقیه را قبول دارد تنها در صورتی میثاق یا قراردادی اجتماعی برای استقرار نظام مورد قبول آن دو ببندد که آن نظام بیان حقوق و منافع عام و مشترک هر دوی آنها و پاسدار و حامی آن حقوق و منافع در برابر تجاوز دیگران باشد. مذهب هیچ یک از آن دو، نه در کلیت آن و نه در جزئی نمی‌تواند موضوع این میثاق باشد. زیرا در صورتی که یکی از آن دو سواردی از مذهب دیگری را برای گنجاندن در آن میثاق بپذیرد که نافع اعتقادات او باشد و اجرای آن حقوق و امتیازاتی را از او سلب کند و حقوق و امتیازاتی را به دیگری بدهد، آشکارا این امر یا باید بر او توسط دیگری تحمیل شده باشد و یا آن فرد از نظر عقلی مهجور و دیوانه است. چون شرط ضروری برای ایجاد قرار دادی یا میثاقی این است که هر دو طرف آزاد و با هم برابر باشند.

آقای گنجی می‌فرمایند «یک راه معقول خوب باقی می‌ماند که ما می‌توانیم با آن راه معقول خوب ولایت فقیه را داشته باشیم (تکیه از نویسنده) و آن راه معقول خوب قانون اساسی است...».

توجه کنید که آقای گنجی نمی‌فرمایند که راه معقول خوبی برای اثبات ضرورت ولایت فقیه در جامعه‌ای مدنی باقی می‌ماند، بلکه به نظر ایشان راه معقول خوبی برای داشتن ولایت فقیه باقی می‌ماند. آیا نباید کسی که طرفدار وجود ولایت فقیه در جامعه‌ای مدنی است ضرورت وجود آن را اثبات کند؟ یعنی این که بدون وجود ولی فقیه جامعه قادر به اداره‌ی امور خود نخواهد بود و وجود آن برای جامعه ضرورتی است همگانی. ولی ایشان خود پیشتر

امامی، فقط به این دلیل که اعتقاد مذهبی مشخصی دارند امتیازاتی را دارا هستند که شهروندان دیگر از آن محرومند. بطور مسلم فردی مسلمان و شیعی مذهب بر این نظر است که اعتقاد مذهبی او عین حقیقت است. ولی فرد مسیحی، یهودی، بهایی، بودایی یا هر فردی با هر عقیده دیگری، درباره عقیده خود درست همان نظری را دارد که فرد مسلمان شیعه درباره عقیده خود دارد. حال سؤال این است که حق با کیست؟ کدام یک از این مذاهب یا عقیده‌ها بر حق است؟ آیا معیار یا روشی وجود دارد تا بوسیله آن بتوانیم تعیین کنیم که حق با کیست؟ طبیعی است که نه چنین معیاری وجود دارد و نه چنین روشی. حتی در میان مسلمانان که دین واحدی دارند مذاهب گوناگونی وجود دارد. همینطور است در میان مسیحیان و یهودیان و ادیان دیگر. بنابراین، چرا و به چه دلیلی باید دولت در جامعه‌ی مدنی آقای گنجی جانب یکی از این مذاهب را بگیرد و آنرا بر مذاهب دیگر ترجیح دهد. بنا بر آنچه گفته شد ما به گفته‌ی آقای گنجی اضافه می‌کنیم که از راه قانون اساسی نیز ولایت فقیه توجیه پذیر نیست و در پاسخ پرسنده در آن سینه‌ار می‌گوییم: نه! ولایت فقیه با جامعه‌ی مدنی سازگار نیست.

نه تنها ولایت فقیه در جامعه‌ی مدنی از جنبه‌ی نظری توجیه پذیر نیست، در پراتیک اجتماعی نیز بی‌معنی بودن آن به اثبات رسیده است. بیش از بیست سال حکومت ولایت فقیه در ایران جای تردیدی باقی نگذاشته است که نه تنها این آقایان فقها بیش از خود مردم صلاحیت تشخیص منافع آنها را ندارند، بلکه در درک بسیاری از امور عادی نیز از آنها عقب‌ترند. آقای خمینی با آن همه ظلم و ستم و کشتاری که در این مملکت کرد راه حل کدام یک از مسایل اساسی جامعه را گشود؟ ایشان جز در همان مسایل نجاست و طهارت و در فقه اسلامی در هیچ یک از امور دیگر اجتماعی صلاحیتی نداشت. آیا کسی که در آخر قرن بیستم می‌گوید «اقتصاد برای خراشت» از امور اقتصادی و اهمیت اقتصاد در زندگی مردم، کوچکترین اطلاعی دارد؟ آیا کسی که می‌گوید اگر سی میلیون با ادامه جنگ مخالف باشند من می‌گویم جنگ باید ادامه یابد و پس از چندی او را مجبور می‌کنند تا جام زهر را سربکشد و با خفت و خواری آتش‌بس را بپذیرد، بیش از آن سی میلیونی که در زمانی که شرایط برای پایان دادن به جنگ به نفع ایران بود و خواهان پایان دادن به آن بودند، صلاحیت تشخیص منافع مردم را بهتر از خود آنان داشت؟ آیا رواج ظلم و ستم و زندان و شکنجه و کشتار و دزدی و فساد و ارتشاء و حراج منابع مملکت و تورم و فقر و بیکاری و فحشا و اعتیاد و ورشکستگی اقتصادی و غیره، نشان صلاحیت آقایان فقها و در رأس آنان، در پیش خمینی و اکنون شیخ علی، در اداره‌ی مملکت است؟ این آقایان مدعی‌اند که نمایندگان خدا بر روی زمین‌اند و جمهوری اسلامی حکومت خداست بر روی زمین!! اگر این ادعا حقیقت داشته باشد وای به حال آن خدایی که اینان نمایندگان او هستند!!

توری تکامل ...

جامعه‌ی فنودالی زائیده شد، و سپس بتدریج آن را به جامعه‌ی سرمایه‌داری بدل ساخت، و مناسبات مالکیت فنودالی، که اینک پابندهائی بر پای این روش‌ها میشوند، جای خود را به روش‌های دادند، که با آنها بیشتر سازگار بود. آن طور که مارکس این دگرگونی را توصیف میکند، روش‌های تولید سرمایه‌داری توانستند پدیدار گردند، تنها به این دلیل که مناسبات مالکیت فنودالی از قبل جای خود را به مناسبات مالکیت دیگری داده بود. بازوانی برای پاره کردن پابندها وجود نداشتند، تا این که پندها پاره

اکثریت و اقلیت مقوله‌ای است کسی. شما از طریق رأی‌گیری نمی‌توانید استبداد را به دموکراسی تبدیل کنید. اگر همگان با رأی خود تأیید کنند که استبداد و دموکراسی در جامعه‌ی واحد و معینی با هم سازگارند و دموکراسی همان استبداد است به صرف اکثریت آراء، در تأیید این موضوع، استبداد و دموکراسی نه در نظر و نه در عمل با هم سازگار نمی‌شوند و کسی استبداد را با دموکراسی یکسان قرار نخواهد داد. نظامی مذهبی، نظامی است که تنها اعتقادات بخشی از جامعه را منعکس می‌سازد. حتی اگر پیروان آن مذهب اکثریت جامعه را تشکیل دهند و تمامی آن پیروان خواهان چنان نظامی باشند. موردی که هیچگاه در تاریخ وجود نداشته است، باز آن نظام غیر دموکراتیک است. تصمیم اکثریت در هر دموکراسی و در هر جامعه‌ی مدنی تا زمانی مشروعیت دارد و اقلیت باید از آن تبعیت کند که از یکسو آن تصمیم حقوق پایه‌ای و اساسی افراد اقلیت، آزادی وجدان، یعنی آزادی انتخاب هر عقیده و ایمانی و آزادی عمل کردن به آن را پایمال نکند و از سوی دیگر اقلیت بتواند به اکثریت تبدیل شود و آن تصمیم اکثریت را ملغا سازد. در غیر این صورت آنچه در جامعه حاکم است دموکراسی نیست بلکه استبداد اکثریت است بر اقلیت. زیرا تصمیمی که این اکثریت گرفته است اولاً نافع حقوق اساسی و پایه‌ای اقلیت است، زیرا، از باب مثال، در مورد ایران اقلیت باید از اعتقادات مذهبی اکثریت شیعه تبعیت کند و تصمیم آن اکثریت، ولایت فقیه، برای ابد به قوت خود باقی است (قانون اساسی جمهوری اسلامی) و اقلیت حتی اگر به اکثریت هم تبدیل شود (چنانکه در انتخابات دوم خرداد ۷۶ با رأی دادن به خاتمی که سرپیچی از امر صریح و انکارناپذیر ولی فقیه بود به اکثریت تبدیل شد) حق ملغا ساختن تصمیم اکثریت را ندارد.

آقای گنجی خود از کتاب ولایت فقیه خمینی نقل قول می‌آورد که «ولایت فقیه از امور اعتقادی عقلایی است و واقعیتی جز جعل ندارد. مانند (قرار دادن و تعیین) قیم برای صغار. قیم ملت با قیم صغار از لحاظ وظیفه و موقعیت هیچ فرقی ندارد». حال باید از آقای گنجی پرسید که ایشان در کدام یک از جوامع مدنی موجود در جهان چنین اصلی را در تبیین و تعیین مشخصات یک جامعه‌ی مدنی سراغ دارند. تشبیه ولی فقیه با قیم و مردم با صغیر توسط خمینی، اگر این تشبیه درست باشد، معنایش تنها می‌تواند این باشد که مردم نمی‌توانند حتی قیم خود را خود تعیین کنند، همانطور که صغیر نمی‌تواند خود، برای خود قیم تعیین کند. چون خود این امر بدان معنا است که صغیر قادر به تشخیص خوب از بد و مفید از مضر است، که در این صورت نیازی به قیم ندارد. حال اگر مردم قادر به تشخیص منافع خود نیستند و کسی مثلاً مانند جناب خامنه‌ای، که هیچ کس حتی دوستانش تخصص او را در هیچ امری حتی امور فقهی جدی نمی‌گیرد، باید خوب و بد را برای آنها تشخیص دهد. چنان مردمانی چگونه می‌توانند خوب یا بد قانون اساسی را تشخیص دهند. و اگر قادر به تشخیص چنین موضوع مهم و پیچیده‌ای هستند آنگاه چرا قادر به تشخیص خوب و بد امور زندگی روزمره‌ی خود نباشند.

می‌توان تصور کرد که آن بخش از شیعیانی که مقلد مرجعی هستند که ولایت فقیه را قبول دارد به چنان قانون اساسی‌ای رأی داده باشند. ولی آیا می‌توان پذیرفت کسانی که به آن اعتقاد نداشتند نیز به قانون اساسی‌ای رأی داده باشند که بر پایه و اساس ولایت فقیه سامان یافته بود؟ سنی‌ها چطور؟ مسیحیان و یهودیان چطور و غیره؟ مسلماً آنان به چنان قانون اساسی‌ای رأی ندادند یا به اجبار به آن رأی دادند. بنابراین، این قانون اساسی یک میثاق ملی و قرارداد اجتماعی همگانی نیست.

جامعه‌ی مدنی آقای گنجی جامعه‌ی مدنی بسیار مضحکی است. جامعه‌ای است که در آن عده‌ای از شهروندان، شیعیان دوازده

شدند» (۳).

از ما انتظار دارند به این نتیجه برسیم که شرح مارکس از گذار به سرمایه داری، این تز او را نقض میکند، که مناسبات تولیدی در واکنش به رشد توانانی تولیدی است که تغییر مینمایند.

پیش از آن که به پلانماتز پاسخ دهیم، باید بر این نکته تأکید ورزیم که بخش هشتم بطور اخص به مرگ سرواژ نمی پردازد. داستان از اواخر قرن چهاردهم آغاز میشود، هنگامی که «سرواژ عملاً ناپدید شده بود»، و «انبوه عظیمی از جمعیت را زارعان آزاد مالک تشکیل میدادند» که معهدا از آنان سازادی [از تولید] از راه های غیرقراردادی، اخذ میشد (۴). ممکن است بپرسند که آیا گذار از سرواژ به خرده مالکی گسترده، یا تزهای ماتریالیزم تاریخی هم آوا است؟ بخش هشتم، ولی، خود را به تغییر بعدی مشغول میسازد، از خرده مالکی به سرمایه داری. آن بخش می پردازد به شرح گذار تولیدکنندگان از، پس سرواژی و پیشاپروتری، به پرولتاریانی. اگر پلانماتز ادعائی داشته باشد، آن ادعا این است که این توصیف، استقلال نیروهای مولد را نقض میکند. خواهیم دید که این طور نیست.

(۱۱). میگویند مناسبات تولیدی وقتی از بین میروند که به صورت پایندی در استفاده از نیروهای مولد و تکامل آنها درآمده باشند. ولی هر پایندی، پایندی نیست که بر نیروهانی زده میشود که از پیش وجود داشته اند. بر نیروهای در حال حاضر موجود نیز، پایند زده میشود، برای نمونه، زمانی که بحران سرمایه داری، کارخانه ها و نیروهای کار را عاطل و باطل میسازد. ولی پایند زدن همچنین هنگامی رخ میدهد که مناسبات سدی ایجاد میکنند در برابر تشکیل نیروهای جدید و (یا) ورود آنها به گستره ی تولید، جمله ی آخری پلانماتز، استعاره ی «بندزدگی» را بسیار کش میدهد، چون ایجاد مانع از نوع دوم، به معنای دریند کشیدن «شاخه های» از نیروهای مولد موجود نیست، که در حال ترکاندن محدوده های مناسبات مینباشند، بلکه دلیل ترک برداشتن مناسبات این است که نمیگذارند نیروهای تازه شکل گیرند، نمیگذارند توانانی تولیدی رشد کند. بنا بر برداشت ما از بخش هشتم، مناسبات پیشاسرمایه داری نمیتوانستند نیروهای موجود را مهار کنند، امری که پلانماتز به آن اشاره نمیکند، ولی آنها [مناسبات] همچنین مانع تشکیل نیروهای نو میشدند و هر دو نوع از پایند، به موضوع مربوط اند. با افتادن در دام استعاره ی «بندزدگی»، پلانماتز موانع از نوع دوم را بررسی نمیکند.

(۲). دیدیم که محروم ساختن زارعان، از راه کشف شیوه های بهتر زراعت تسریع گردید، یعنی به وسیله ی رشد توانانی تولید در روستاها. «آن طور که مارکس این دگرگونی را توصیف میکند» - و چیز دیگری در اینجا مطرح نیست - خرده مالکی دهقانی، دقیقاً مانع بهره کشی و تکامل بیشتر تکنیک های تازه در کشاورزی میشد. ساختار موجود «درست به سبب ماهیت اش» مانع میشد از «تکامل یافتن اجتماعی نیروهای مولد کار، صورت های اجتماعی کار، تمرکز اجتماعی سرمایه، دامپرووری گسترده و استفاده ی روزافزون از علم» (۵) که همه، در آن زمان در دوران کودکی قرار داشتند. زارعان قادر نبودند بطور فردی توانانی های تازه ی تولید را در اختیار گیرند، چه رسد به این که آنها را تکامل بیشتری بخشند.

مناسبات پیشاسرمایه داری باروری صنعتی را نیز به زنجیر میکشید. موازی با خرده مالکی بر زمین، در شهرها، ساختار اصناف بود، چارچوبی ضروری برای فازهای نخستین تکامل صنعتی (۶). در شهر، فنون صنعتگران بهبود یافته، شکوفا میشد. ولی در نقطه ای معین از زمان، شیوه ی صنفی مانع پیشرفت بیشتر شد. آن شیوه حداکثر باروری ای را کسب کرده بود که استعداد آن را داشت. زیرا «کار پیشه وری»، مانند «زراعت خرده»، ذخیره ای از ثروت مادی ایجاد نمیکند. هر دو، «تنها سازاد کسی از محصول را ممکن

میسازند و بیشتر آن را، خود مصرف میکنند» (۷). پیشرفت، اینک تحرک و تجمع کار را ایجاب میکرد، که در تضاد بود با مقررات اصناف. تحرک ضروری بود، چون اکنون با تغییر در تکنیک، کارگر می بایست از اشتغالی به اشتغالی دیگر می رفت؛ تجمع [کار] ضروری بود، چون مؤسسات پیشرفته واحدهای تولیدی ای را میطلبند که در آنها تعداد زیادی کار کنند. برای سازمان صنفی ضروری بود که واحدهای صنفی کوچک باشند و اصناف «میکوشیدند با استفاده از قهر مانع تبدیل استادکار به سرمایه دار شوند، از این راه که تعداد حداکثر کارگرانی را که استادکاری میتوانست بکار گیرد، به تعداد کمی محدود کنند» (۸).

بدینسان «کار شهری، آن وسائل تولیدی ای را آفریده بود، که برای آنها وجود اصناف همان محدودیتی را ایجاد میکرد که مناسبات کهنه ی مالکیت برای شیوه ی بهبود یافته ی زراعت» (۹). تکامل توانانی تولیدی در شهر و روستا به یکسان شدیداً جلو گرفته میشد. نتیجه اش تصادم و مبارزه بود:

«نیروهای تازه و شور و هیجان های تازه از سینه ی جامعه بیرون می جهید، ولی سازمان اجتماعی کهنه، آنها را به زنجیر میکشید و فرو نگاه میداشت. آن سازمان اجتماعی می بایست نابود میشد؛ و نابود هم شد» (۱۰).

شاید که مارکس حقایق تاریخی را تحمیل میکند. اگر اینطور باشد، قالبی که او در آن این حقایق را سیریزد، پیشگفتار «نقدی بر اقتصاد سیاسی»، ضد نظر پلانماتز است.

(۳). نیروهای مولدی که پلانماتز از توجه به آنها غفلت میورزد، «ویژه ی سرمایه داری» نیستند. آنها تکنولوژی ای را به ذهن متبادر نمیکند که وقتی آدمی به جامعه ی سرمایه داری شکفته شده ای می اندیشد، آنها را پیش خود مجسم میسازد. ولی تز تقدم نییگوید که نیروهای ویژه ی سرمایه داری پیش از ورود سرمایه داری پدید می آیند. بلکه آنچه آن تز الزام آور میسازد این است که، نیروهای لوطیطور نمیتوانستند درون مناسبات پیشاسرمایه داری مورد استفاده قرارگیرند، یا رشد کنند، و اینکه، ساختار سرمایه داری برای پیشرفت تولید ضروری بود. «حورتی تغییر یافته از شیوه ی تولیدی و سطحی مشخص از تکامل نیروهای مادی تولیدی، هم پایه و هم پیش شرط» (۱۱) شکل گیری سرمایه داری هستند، ولی آن سطح، البته تا بدان اندازه بالا نیست که سرمایه داری مجبور به رساندن نیروها تا بدان سطح باشد. نیروها «فقط باید تا بدان اندازه رشد یابند، که انقیاد صوری کار به سرمایه بتواند رخ دهد» (۱۲). اگر نیروهانی که مارکس صنایع بزرگ (۱۳) مینامید، در خاستگاه سرمایه داری حضور میداشتند، پس، بنا بر «پیشگفتار» ۱۸۵۹، سرمایه داری به محض اینکه به آب انداخته شد مینبایستی غرق میگشت. دورانی برای فرا آمدن و پاک رفتن وجود نداشت، و هیچ «تکلیف تاریخی» (۱۴) نداشت که به انجام رساند.

افول سرمایه داری درست هنگامی آغاز میشود که نیروهانی که «ویژه ی سرمایه داری» هستند در کمال فعلیت یافتگی باشند. هنگامی که انقیاد واقعی که در تراکم عظیم سرمایه ثابت fixed capital متجلی میگردد، انجام گرفته است، گرایش افت نرخ سود خود را با حداکثر قوت تحمیل میکند و فائق آمدن بر بحران بیش از پیش دشوار و طولانی میشود (۱۵).

پیش از این دیدیم (۱۶)، که تقدم توضیحی نیروهای مولد، اجازه میدهد تا مناسبات تولیدی سرمایه داری، رشد آنها را به پیش براند: سرمایه داری حاکم میگردد، به این دلیل که رشد توانانی تولیدی را برمی انگیزد.

اکنون میتوانیم بیافزاییم که تقدم نیروها اجازه میدهد که پیدایش سرمایه داری پیش از پدید آمدن نیروهای مولد خاص سرمایه داری باشد و اینکه، انقیاد صوری کار توسط سرمایه داری، پیش از انقیاد واقعی آن، با دکترین تقدم سازگار است. تز تقدم بر

سیاسی میکند که اسرائیل را دولتی غاصب میدانند و علیه آن مبارزه میکنند. در مقابل نیز دولت اسرائیل برای آنکه حکومت ایران را بسازد با خود مجبور سازد از سیاست محاصره اقتصادی ایران هواداری میکند که دود آن بطور عمده به چشم مردم ایران می‌رود، همان مردمی که رادیو اسرائیل برایشان «دلسوزی» میکند. یهودان آمریکائی تبار که از یکسو بر بخش مهمی از اقتصاد آمریکا سلطه دارند و از سوی دیگر از دولت اسرائیل هواداری میکنند، برای آنکه بتوانند انتظارات دولت اسرائیل را برآورده سازند، همچنان از سیاست محاصره اقتصادی آمریکا علیه ایران هواداری میکنند و آن بخش از رسانه‌های عمومی آمریکا که در کنترل یهودان است، دستگاه تبلیغاتی خود را از فرادای پیروزی انقلاب و بسته شدن «سفارت اسرائیل» در ایران، بطور سیستماتیک نه فقط علیه رژیم اسلامی، بلکه حتی علیه ایران و ایرانیان بکار گرفته است. فراموش نکنیم که فیلم «بدون دخترم هرگز» با همکاری همین محافل یهود با «سیا» در اسرائیل ساخته شد تا به جهانیان نشان داده شود که در ایران مردمی «وحشی» و «بی‌فرهنگ» زندگی میکنند. همین سیاست سبب شده است تا اسرائیل بخاطر برخورداری از «امنیت نظامی» با انتقال هر گونه تکنولوژی به ایران مخالفت ورزد و دیوانسالاری آمریکا با پیروی از همین خواسته اسرائیل ایران را در محاصره تکنولوژی گیرد.

۴- سیاست کنونی رژیم اسرائیل در قبال خلق فلسطین نشان میدهد که ارتش اشغالگر اسرائیل بطور مستمر به حقوق انسانی فلسطینیان تجاوز میکند و گردانندگان بخش فارسی رادیو اسرائیل به توجیه این سیاست ضدانسانی می‌پردازند و در عوض همین افراد که از یهودان ایرانی تبار هستند، در رابطه با پایمال شدن حقوق بشر در ایران توسط کارگزاران رژیم اسلامی الم‌شنگه برپا میکنند. آنها برای تأیید مدعای خود شتوندگان رادیو اسرائیل را به مصوبات کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل مراجعه میدهند که بر اساس آن تجاوزات رژیم اسرائیلی به حقوق مردم ایران محکوم شده است، اما مصوبات همین کمیسیون در رابطه با تجاوزات رژیم اسرائیل به حقوق انسانی فلسطینیان به مثابه بسطیه‌ای یکجانبه که واقعیات را در نظر نگرفته است، مردود و یکجانبه اعلان میشود.

۵- اسرائیلیان خود را یگانه کشور دمکراتیک در منطقه خاورمیانه می‌نامند و اعمال و کردار حکومت خود را بیان اراده مردمی میدانند که در این کشور زندگی میکنند. اما آیا اسرائیل بر خلاف جمهوری اسلامی کشوری دمکراتیک است که در آن همه شهروندان از حقوق مدنی برابری برخوردارند؟ خانم پدی لیمان Pedl Lehmann آلمانی که تز استادیاری Dissertation خود را درباره «روند صلح در خاورمیانه» نوشته است، با بررسی بافت دولت اسرائیل به نتایج دیگری میرسد که آشکار می‌سازد ساختار دولت در اسرائیل نه تنها دمکراتیک نیست، بلکه آپارتاید دینی محور اصلی این «دموکراسی» را تشکیل میدهد.

یکی از اصول دمکراسی این است که همه افرادی که در یک سرزمین زندگی میکنند، بدون توجه به نژاد، زبان، دین و ... باید از حقوق برابر شهروندی برخوردار باشند، در حالی که در اسرائیل چنین نیست. در این کشور نزدیک به ۶ میلیون نفر زندگی میکنند که ۸۲ درصد آنها یهودی تلقی میشوند و ۱۸ درصد عرب فلسطینی هستند که اکثریت آنها مسلمان و اقلیتی نیز پیرو آئین مسیحیت است. یهودان خود از یک نژاد نیستند و بخشی چون اروپائیان دارای پوست سفید، چشم‌های آبی و موهای بور هستند و برخی نیز چون یهودان حبشی سیاه پوست‌اند و قیافه‌ای افریقائی دارند. یهودانی نیز ایرانی و عرب‌تبار هستند. به عبارت دیگر «ملت یهود» برخلاف دیگر ملت‌ها از یک نژاد نیست و بلکه یگانه حلقه ارتباطی این افراد ایمان داشتن به یک دین، یعنی یهودیت است. بر پایه قانون اساسی اسرائیل مردمی که در این سرزمین زندگی میکنند، از حقوق

آن دلالت دارد که نیروهای بهبودیافته، پیدایش مناسبات سرمایه‌داری را تقویت کردند و مناسبات سرمایه‌داری پایدار می‌ماند چون توانائی تولیدی را به پیش میراند. مدارک تاریخی، شاید درستی آن گفته را به چالش طلب‌اند، ولی ما آن را از بخش هشتم از جلد اول «کاپیتال» استخراج کرده‌ایم که پس، با تز تقدم در خور است.

ادامه دارد

برگردان به فارسی از محمود راسخ

پانویس‌ها:

- ۱- «کاپیتال»، جلد اول، صفحه ۷۱۸.
- ۲- همانجا، نگاه کنید به Marxist Economic Theory صفحه ۱۱۷، اثر ماندل.
- ۳- Man and Society جلد دوم، صفحات ۲۸۲-۳، اثر پلاماتر. پلاماتر قطعه‌ی مشخصی از جلد اول را ذکر نمی‌کند، ولی منظورش باید بخش هشتم باشد.
- ۴- اعتقاد سوری، پیشی داشت بر اقتیاد واقعی.
- ۵- «کاپیتال» جلد سوم، صفحه ۷۸۷.
- ۶- همانجا جلد اول، صفحه ۷۶۱ Grundrisse، صفحات ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱.
- ۷- Grundrisse صفحه ۵۰۶، پانویس.
- ۸- «کاپیتال» جلد اول، صفحات ۳۰۸-۹ و مقایسه کنید با همانجا، صفحات ۶۲۳-۴، «Results» صفحه ۱۰۲۲.
- ۹- Grundrisse، صفحه ۵۰۸، مقایسه کنید با «کاپیتال»، جلد اول صفحات ۷۶۱-۲، «آنتی‌دورینگ»، اثر انگلس، صفحات ۱۴۶-۷، ۲۰۵، ۲۲۸، ۳۷۰-۲.
- ۱۰- «کاپیتال» جلد اول صفحه ۷۶۲.
- ۱۱- Theories of Surplus Value، جلد اول، صفحه ۳۸۹.
- ۱۲- «Results»، صفحه ۱۰۶۴.
- ۱۳- «صنایع در مقیاس بزرگ Large-scale industry ولی سخاوتمندانه به صنایع مدرن در بسیاری از ترجمه‌های کاپیتال ترجمه شده است».
- ۱۴- نگاه کنید پانویس‌تر به صفحه ۲۰۶.
- ۱۵- Grundrisse صفحات ۶۷۹، ۷۰۳، ۷۱۹.
- ۱۶- فصل ششم، صفحه ۱۹۲.

موساد و جوجه‌روشنفکران ...

اما در این رابطه چند پرسش مطرح میشود که در این نوشته مورد بررسی قرار می‌گیرند:

۱- بخش فارسی رادیو اسرائیل، رادیونی است که مخارج آنرا دولت اسرائیل تأمین میکند و گردانندگان این رادیو حقوق بگیران آن دولت هستند و در رابطه با ایران وظیفه دارند سیاست خارجی دولت اسرائیل را در بسته‌بندی «دفاع از دمکراسی» به ما عرضه دارند. آنها با این کار میکوشند خود را هم‌گام و هم‌صدا با نیروهای هوادار دمکراسی در ایران نشان دهند و باین ترتیب این تصور را بوجود آورند که دولت اسرائیل هوادار مردم ایران است، در حالی که این رادیو در درجه اول توجیه‌گر بدترین سیاست‌های ضد فلسطینی دولت اسرائیل است، سیاست‌هایی که بر اساس آپارتاید دینی و قومی تدوین شده‌اند.

۲- گردانندگان بخش فارسی رادیو اسرائیل میکوشند علیه رژیم کنونی ایران جو سازی کنند، آنهم نه باین دلیل که این رژیم دارای ماهیتی ضددمکراتیک است، بلکه باین دلیل که رژیم اسلامی برخلاف رژیم شاه حاضر به پذیرش موجودیت کشور اسرائیل در منطقه نیست و دولت یهود را دولتی غاصب میداند. دلیل این مدعا آنکه حکومت اسرائیل با بسیاری از حکومت‌هایی که دارای وجهی ضددمکراتیک هستند، دارای روابط سیاسی حسنه است و بخود اجازه نمیدهد در برنامه‌های رادیونی خویش علیه آن رژیم‌ها تبلیغ شود، همانگونه که در دوران حکومت محمدرضا شاه نیز این رادیو علیه استبداد آن حکومت سخنی نمیگفت و از نیروهای هوادار جنبش دمکراسی در ایران پشتیبانی نمی‌کرد. بنابراین هواداری اسرائیل از جنبش دمکراسی در ایران اشک تساح ریختن برای این جنبش است.

۳- میدانیم که رژیم ایران بخاطر نگرش دینی خود به مسائل داخلی و خارجی، از نیروهایی در منطقه پشتیبانی مالی، نظامی و

این سیاست فضای زیست غیریهودان و به ویژه فلسطینیان نباید گسترش یابد، هرچند که تعداد جمعیت غیریهود در این کشور طی ۵۰ سال گذشته چندین برابر شده است.

آماري که خانم لهما ن نشان میدهد، آشکار میسازد که طول متوسط عمر غیریهودان در اسرائیل پانزین میانگین عمر یهودان ساکن این کشور قرار دارد. سطح متوسط درآمد سرانه غیریهودان حتی کمتر از نیمی از درآمد سرانه یهودان است. درصد بیکاری در میان غیریهودان چندین برابر بیشتر از درصد بیکاری در میان یهودان است و سرانجام آنکه غیریهودان و به ویژه اعراب «شهرود» اسرائیل نیروی کار ارزان را در این کشور تشکیل میدهند.

با این نمونه‌ها خواستیم نشان داده باشیم که در اسرائیل با رژیم آپارتاید سروکار داریم که شبیه آن در افریقای جنوبی نیز وجود داشت، با این تفاوت که در آن سرزمین سفیدپوستان اقلیت بودند و در اسرائیل یهودان اکثریت هستند. در افریقای جنوبی اکثریت سیاه‌پوست از حق رأی محروم بود، اما در اسرائیل اقلیت غیریهود از حق رأی برخوردار است، منتهی اکثریت یهود حقوق مدنی این اقلیت را به حکم «قانون» محدود ساخته است، همانگونه که رژیم ایران طبق «قانون» از غیر مسلمانان میخواهد که زندگی خود را بر اساس تعالیم قرآن تنظیم کنند.

۶- اما همانطور که در آغاز این نوشته مطرح ساختیم گردانندگان بخش فارسی رادیو اسرائیل میکوشند با پرده‌پوشی این واقعیات و با نقد اقدامات ضددمکراتیک رژیم ایران، سیاست رسمی اسرائیل در مورد ایران را توجیه کنند. در این راستا آقای منشه‌امیر که هم سخنگو و هم مفسر بخش فارسی رادیو اسرائیل است، نقشی تعیین کننده بازی میکند. این یهودی ایرانی‌تبار که دارای افکار و عقاید صهیونیستی است، از تبار کسانی است که منافع اسرائیل را بر منافع ملی ما ایرانیان ترجیح میدهد و حاضر است بخاطر یک دستمال قیصریه را به آتش کشد.

بر اساس سیاست رسمی اسرائیل برای آنکه منافع اسرائیل در منطقه تأمین گردد، باید رژیم اسلامی را به سازش و پذیرش منافع اسرائیل در منطقه مجبور ساخت. برای کسب موفقیت در این زمینه اسرائیل سیاست چندجانبه‌ای را در پیش گرفته است. که ساختار آنرا میتوان چنین خلاصه کرد:

- تلاش در جهت استمرار محاصره اقتصادی و تکنولوژی ایران.
- جلوگیری از بهبود روابط سیاسی ایران با کشورهای اروپایی باختری.
- هواداری و دادن کمک‌های لوژیستیکی به نیروهای مخالف رژیم و از آن جمله سازمان مجاهدین خلق با هدف بی‌ثبات ساختن رژیم در داخل کشور.
- بزرگ کردن کمبدهای جامعه که بخشی از آن خود محصول سیاست محاصره اقتصادی و تکنولوژی ایران است.

- و ...

بخاطر تحقق «سیاست بی‌ثبات» ساختن رژیم ایران، موساد دستگاه جاسوسی دولت اسرائیل از تأمین هیچ هزینه‌ای هراسی ندارد. این بی‌دلیل نیست که هفته‌نامه «نیمروز» که مدعی است به «هیچ حزب و دسته‌ای وابستگی» ندارد، در هر شماره خود تفسیرهای جانبدارانه آقای منشه‌امیر را چاپ میکند تا ما ایرانیان از یکسو با اصول «دمکراسی» آشنا شویم و تحمل خواندن مقالات این عامل موساد را داشته باشیم و از سوی دیگر بدانیم که چرا اسرائیل بخاطر دفاع از منافع «تاریخی» یهودان حاضر به دادن امتیاز بیشتر به فلسطینی‌ها نیست!!! این بی‌دلیل نیست که آقای منشه‌امیر میکوشد در محافل ایرانیان مهاجر در اروپا و آمریکا رخنه کند و با قراردادن میکروفون بخش فارسی رادیو اسرائیل در اختیار چوچه روشنفکران ایرانی برای شنوندگان این رادیو در ایران این توهم را بوجود آورد که این رادیو مورد تأیید اپوزیسیون دمکرات

برابری برخوردار نیستند، زیرا اسرائیل خود را سرزمین ملت یهود میداند و در نتیجه غیریهودان و به ویژه اعراب فلسطینی تبار هر چند در این کشور زندگی میکنند، اما شهروند واقعی محسوب نمیشوند.

دیگر آنکه اکثر یهودان ساکن اسرائیل کسانی هستند که از کشورهای دیگر به این سرزمین مهاجرت کرده‌اند. بطور مثال پس از فروپاشی «سوسیالیسم واقعاً موجود» در اروپای شرقی، نزدیک به یک میلیون یهودی از روسیه و لهستان به اسرائیل مهاجرت کرده‌اند زیرا سطح زندگی در اسرائیل نسبت به روسیه و لهستان بسیار بالاتر است و در نتیجه این افراد بخاطر برخورداری از رفاه اقتصادی بیشتر به این سرزمین کوچ کرده‌اند. آنها چون به زبان عبری تسلط چندانی ندارند، در اسرائیل به زبان روسی نثریه و رادیو و تلویزیون راه انداخته‌اند. هم‌اینک یهودان روس‌تبار دارای حزب سیاسی ویژه خویش هستند و نیروی سیاسی قابل ملاحظه‌ای را در مجلس «کنست» تشکیل میدهند. آنها که در کشورهای «سوسیالیستی» رشد کرده و تربیت شده‌اند، بجای هواداری از «همبستگی بین‌المللی» از سیاست ادامه سلطه اسرائیل بر سرزمین‌های اشغالی حمایت میکنند و برخی از آنها نیز با سکونت در مناطق یهودی نشینی که در سرزمین‌های اشغالی تأسیس شده‌اند، به مانعی اساسی در راه صلح بدل شده‌اند.

در یک کشور دمکراتیک همه افراد باید از حقوق قانونی برابری برخوردار باشند. اما در اسرائیل چنین نیست. در این کشور بر اساس قراردادی که پس از تأسیس اسرائیل مابین «دفتر ملی یهود» و «دیوانسالاری سرزمین اسرائیل» بسته شده، ۹۰ درصد از «سرزمین اصلی» اسرائیل به اصطلاح به مالکیت دولت درآمد و دولت از اجاره و یا فروش این سرزمین‌ها به غیریهودان خودداری میکند. به عبارت دیگر در ۹۰ درصد سرزمین اسرائیل تنها یهودان میتوانند از حق مالکیت برخوردار باشند و تنها در مابقی ۱۰ درصد آن همه شهروندان از حقوق برابر کسب مالکیت بهره‌مندند.

دیگر آنکه بر اساس قانون اساسی اسرائیل غیریهودان نباید در ارتش خدمت کنند، زیرا «دولت یهود» به «میهن‌پرستی» آنها باور ندارد و در نتیجه حتی آزادی انتخاب شغل که یکی از مفاد قانون اساسی تمامی کشورهای دمکراتیک جهان است، در اسرائیل وجود ندارد. در همین رابطه جوانانی که در ارتش خدمت میکنند، پس از پایان دوره نظام وظیفه از امتیازات زیادی برخوردار میشوند. بطور مثال دولت به این افراد کمک هزینه تحصیلات دانشگاهی می‌پردازد. اما چون جوانان غیریهود از خدمت در ارتش معاف هستند، در نتیجه نمیتوانند از این امتیازات برخوردار گردند. پانزین بودن درآمد خانواده‌های غیریهود سبب میشود تا آنها نتوانند هزینه تحصیلات دانشگاهی فرزندان خود را پرداخت کنند. همین امر سبب شده است تا در این کشور تعداد متخصصین غیریهود بسیار اندک و ناچیز باشد.

بررسی‌های خانم لهما ن نشان میدهند که بودجه اسرائیل نیز بطور عمده در خدمت یهودان قرار دارد. با آنکه غیریهودان نزدیک به ۲۰ درصد جمعیت این کشور را تشکیل میدهند، اما کمتر از ۵ درصد بودجه عمرانی صرف مناطق فلسطینی‌نشین میشود و مابقی آن بطور عمده در مناطق یهودی‌نشین مصرف میگردد. بطور مثال از بودجه دولت در مناطق اشغالی برای یهودان خانه‌سازی میشود، در حالی که در «سرزمین اصلی» اسرائیل هنوز بسیاری از شهرها و روستاهای فلسطینی‌نشین فاقد سیستم لوله‌کشی آب آشامیدنی، کانال‌های فاضلاب، سیم‌های برق و تلفن و جاده‌های آسفالت هستند. در این مناطق سیستم اداری اسرائیل به غیریهودان اجازه ساختمان‌سازی نمیدهد و هر چند بار ساختمان‌هایی را که به اجبار بدون اجازه مقامات اداری ساخته شده‌اند، توسط بولدوزر خراب میکنند. هدف دولت اسرائیل نوعی پاکزادگی قومی است. بر اساس

ما ایرانیان امضاء کنندگان زیر، که سال‌های متمادی تبعید و مهاجرت و سرکوب را تجربه کرده‌ایم با مبارزات مردم فلسطین احساس همبستگی می‌کنیم و معتقدیم که مسأله فلسطین نه دینی است، نه نژادی و نه قومی، بلکه سیاسی است، اشغال سرزمین دیگران است به زور و طرد و آواره کردن اهالی آن. اشغالگران اسرائیلی باید طبق قطعنامه‌های ملل متحد از سرزمین‌های اشغالی عقب‌نشینی کنند و آزادی‌ای را که از ملتی سلب کرده‌اند بدو بازگردانند.

در این درگیری ما بی‌طرف نیستیم، زمانی که آشکارا حقی پایمال میکنند موضع نگرقتن جرم است.

اسامی برخی از امضاء کنندگان این اعلامیه:

نعمت آژرم، داریوش آشوری، منیره برادران، ناصر پاکداسن، علی اصغر حاج‌سیدجوادی، ویدا حاجبی تبریزی، حسن حسام، تراب حق‌شناس، منصور حکمت، نسیم خاکسار، اسماعیل خوبی، محمود راسخ، علی راسخ افشار، کامبیز روستا، مجید زربخش، فرج سرکوهی، اسد سیف، محمدرضا شالگونی، منوچهر صالحی، عباس عاقلی‌زاده، بتول عزیزپور، رضا علامه‌زاده، هوشنگ کشاورز صدر، عبدالکریم لاهیجی، رضا مرزبان، مهدی ممکن، باقر مؤمنی، ناصر مهاجر، بهمن نیرومند، شیدان وثیق، و ...

بی‌دادگاه‌های (انقلاب) در ...

چنین سیاستمدارانی چون منافع شخصی خود را بر منافع مردم ارجح می‌سازند، عملاً از پشتیبانی توده‌ها محروم می‌گردند و برای آنکه بتوانند به سلطه سیاسی خویش ادامه دهند، مجبورند راه و روشی را در پیش گیرند که بر اساس آن مردم نتوانند در تعیین سیاست کشور، یعنی در تعیین سرنوشت خویش نقشی داشته باشند. پس آنها مجبورند با بهره‌گیری از هر ابزار و وسیله‌ای مردم را «خانه‌نشین» سازند و زمینه را برای استقرار استبداد فراهم آورند. در عین حال گرایش به استبداد خود آشکار می‌سازد که تا چه اندازه این افراد اسیر منافع شخصی خویش گشته‌اند.

در ایران نیز در حال حاضر با چنین روندی روبرو هستیم، یعنی روند ابزار سازی نهادهای حکومتی در جهت بیرون راندن مردم از صحنه سیاسی. در این زمینه جناح بحران آفرین حاکمیت، یعنی آن بخش از روحانیت که حاکمیت را حق مسلم خود میداند و حاضر به از دست دادن قدرت سیاسی نیست، چون میداند شرکت فعال مردم در تعیین سرنوشت خویش در نهایت میتواند موجب از دست رفتن قدرت سیاسی از چنگ روحانیت گردد، با بهره‌گیری از تمامی امکانات سیاسی و ابزار ساختن تمامی نهادهایی که توسط این جناح حاکمیت کنترل میشوند، میکوشد جنبش اصلاح طلبی دوم خرداد را به بیراهه کشاند. در این زمینه نه تنها «رهبر» که با صدور «حکم حکومتی» خود از قوه مقننه، یعنی از نمایندگان مجلس شورای اسلامی سلب حقوق کرد، بلکه قوه قضائیه نیز نقشی تعیین کننده ایفا می‌کند. تعطیل نشریات هوادار اصلاحات و جامعه مدنی، به زندان افکندن روزنامه‌نگاران هوادار جنبش دوم خرداد، ترتیب قتل‌های زنجیره‌ای، حمله به خوابگاه‌ها و همایش‌های دانشجویی، پرونده سازی علیه وکلانی که از زندانیان هوادار جنبش اصلاح طلبی دفاع میکنند و سرانجام دستگیری شرکت کنندگان در همایش برلین به اتهام واهی «اقدام علیه امنیت ملی» و «تبلیغ علیه نظام جمهوری اسلامی» نمونه‌هایی از اقدامات سرکوبگرانه قوه قضائیه را در جهت ارباب جنبش دوم خرداد آشکار می‌سازند. باین ترتیب دادگاه‌های رژیم اسلامی به بیدادگاه‌های «انقلاب» بدل شده‌اند، دستگاهی که نه فقط وظیفه دارد مخالفین لائیک رژیم را

ایران است. این خود بیان فقر فرهنگی جوجه‌روشنفکران ایرانی است که میکوشند از طریق میکروفون رادیو اسرائیل به مردم ایران درس دموکراسی دهند. کسانی که از ماهیت ضددموکراتیک و آپارتاید و صهیونیستی دولت اسرائیل بی‌خبرند، نمیتوانند سرنوشتی بهتر از این داشته باشند. آقای منشه امیر این جوجه‌روشنفکران ایرانی را به ابزاری برای پیشبرد سیاست منطقه‌ای اسرائیل بدل ساخته است تا برای رادیو اسرائیل در میان شنوندگان خود در ایران مشروعیت دموکراتیک ایجاد کند. اما عکس این مطلب صادق نیست. همکاری جوجه‌روشنفکران ایرانی با رادیو اسرائیل برای آنان مشروعیت مردمی و دموکراتیک بوجود نخواهد آورد، زیرا همانگونه که رژیم اسلامی موجودیت دولت اسرائیل را به رسمیت نمی‌شناسد، دولت اسرائیل نیز ۵۰ سال است از پذیرش حقوق دموکراتیک و حق تعیین سرنوشت فلسطینیان طرفه می‌برد و میخواهد «صلحی» اجباری را بر آنان تحمیل کند.

شیرازه دولت اسرائیل بر صهیونیسم، یعنی برتری جونی دینی و قومی بنا شده است و در حال حاضر چه بسیار اسرائیلیان شرافتمند و دموکرات به این وجه غیردموکراتیک پی برده‌اند و علیه آن مبارزه میکنند. اما جوجه‌روشنفکران ایرانی که در بخش فارسی رادیو اسرائیل با آقای منشه امیر گل می‌گویند و گل می‌شوند عملاً نه تنها به ستیزه با جنبش صلح و دموکراسی در اسرائیل برخاسته‌اند، بلکه آگاهانه آب به آسیاب دشمنان خلق فلسطین میریزند که نزدیک به یک قرن در سرزمین خویش به اسارت گرفته شده است و روزی نیست که توسط ارتش اشغالگر اسرائیل مورد تحقیر قرار نگیرد. و خواهیم دید که سرانجام جنبش آزادیخواهان مردم ایران در آینده‌ای نه چندان دور تکلیف خود را با این جوجه‌روشنفکران جویای نام روشن خواهد ساخت.

اطلاعیه

همبستگی با مردم فلسطین

درگیری‌های روزمره نوجوانان فلسطینی که از اشغال طولانی میهن و محرومیت مطلق از حقوق انسانی‌شان به جان آمده‌اند با ارتش تا دندان مسلح اسرائیل، ما را بیش از پیش نگران سرنوشت مردم فلسطین کرده است. از ۲۸ سپتامبر (۷ مهر) گذشته تا امروز، روزانه ۳ تا ۶ نفر از فلسطینی‌ها به خاک افتاده‌اند. کشتار فلسطینیان به صورت امری روزمره درآمد و شمار زخمیان به هزاران رسیده است. اسرائیل به هیچیک از قواعد بین‌المللی و قطعنامه‌های ملل متحد کردن نمی‌نهد. نه سرزمین‌های اشغال‌شده سال ۱۹۶۷ را طبق قطعنامه ۲۴۲ شورای امنیت تخلیه میکند، نه حقوق مشروع فلسطینی‌ها و حق تعیین سرنوشتشان را طبق قطعنامه ۳۲۸ شورای امنیت به رسمیت می‌شناسد، نه از استعمار مناطق اشغالی فلسطین دست برمی‌دارد و نه حتی به تعهداتی که خود در مذاکرات ۷ ساله با فلسطینی‌ها (پس از توافق اسلو) امضاء کرده احترام می‌گذارد. فقر و بیکاری و تحقیر و محاصره شهرها و تبعیض، جان فلسطینی‌ها را به لب رسانده و آن‌ها را در پیگیری خواست‌های انسانی و محفانه‌شان مصمم‌تر ساخته است.

قدرت‌های بزرگ به ویژه آمریکا سیاستی تبعیض آمیز نسبت به اسرائیل به کار می‌برند، در عمل، همواره به اقدامات خودسرانه اسرائیل به دیده اغماض می‌نگرند و در نتیجه، جنایت و حق‌کشی‌هایی که نسبت به فلسطینی‌ها اعمال شده از هر مجازاتی به دور مانده است. فلسطینی‌ها برای احقاق حقوق انسانی و ملی‌شان به‌پا خاسته‌اند و برای استقلال و برقراری دولت دموکراتیک فلسطین در پایتخت آن بیت‌المقدس شرقی مبارزه میکنند.

جمهوری اسلامی بدل سازند. اکبر گنجی در همین بیدادگاه اعلان داشت که او را در زندان شکنجه کرده‌اند و برای آنکه به افکار عمومی نشان دهند که متفکرین جناح «اصلاح طلب» در دستان آقایان «شنل قرمز» و «خاکستری پوشان» اسیر هستند، مأمورین زندان با بکار برد خشونت لباس زندان را بر او پوشانیدند تا او در این هیبت در «دادگاه انقلاب» حاضر گردد. او در عین حال طی نامه‌ای از خاتمی در مقام رئیس جمهور و مسئول مستقیم قانون اساسی در کشور خواست تا به وضعیت وی در زندان رسیدگی کند. این روزنامه‌نگار شجاع برای آنکه رئیس‌جمهور را مجبور سازد به تخلفاتی که در زندان و در بیدادگاه «انقلاب» نسبت به او اعمال شد، اینک دست به اعتصاب غذا زده است.

اما سکوت رئیس‌جمهور در برابر اقدامات ضدقانون قوه قضائیه که به حقوق دگراندیشان و به ویژه یاران قدیمی او تجاوز میکند موجب شده است تا مردم ایران بتدریج باین نتیجه رسند که از این اما مزاده انتظار معجزه نباید داشت. اینک میتوان دریافت که خاتمی بیشتر در پی سازش و مماشاش با جناح تمامیت خواه رژیم است و تمایل دارد «جامعه مدنی» دلخواه خویش را با توافق جناح تمامیت خواه در ایران متحقق سازد.

اما همانطور که گنجی نوشته است هر چند که «خشک مغزان را تاریک اندیشان هدایت میکنند تا دگراندیشان را به قتل رسانند»، اما «هیچ حکومتی با جنگ با روشنفکران، نویسندگان، فرهنگیان، روزنامه‌نگاران ... نمیتواند قدرت استبدادی خود را تحکیم کند و بر مشروعیت خود بیافزاید».

این بی‌دلیل نیست که بخشی از جنبش دانشجویی بتدریج از مواضع جنبش دوم خرداد و خاتمی دور میشود و طرح «جامعه مدنی» او را که مبتنی بر حاکمیت مردم در چارچوب ارزش‌های دینی و ادامه سلطه سیاسی روحانیت بنا شده است، غیرعملی میدانند و در پی یافتن راه حل دیگری برای معضل ایران است. مبنای جدید این جنبش را میتوان در طرح‌هایی یافت که از سوی برخی از پیروان این نظریه در ایران ارائه شده‌اند. طرح جدید «جامعه مدنی» بر جدایی دین از دولت و تحقق دولت سکولار در ایران استوار است و خواهیم دید که چنین نیز خواهد شد.

باید محاکمه شرکت‌کنندگان همایش برلین توسط قوه قضائیه ارتجاعی ایران را بشدت محکوم کرد، زیرا این محاکمه حتی بر اساس اصول قانون اساسی ایران، محاکمه‌ای است غیرقانونی و غیرانسانی. بر مبنای حقوق طبیعی انسان، یعنی حقوق بشر، هیچکس را نمیتوان به جرم داشتن عقیده‌ای و بیان آن در یک کنفرانس بازداشت، شکنجه، محاکمه و محکوم کرد. آزادی بیان، آزادی گفتار و آزادی انتشار از حقوق اولیه انسانی هستند و نقض این حقوق اقدامی است علیه بشریت. پس می‌بینیم که قوه قضائیه ارتجاعی ایران در دفاع از دین اسلام علیه بشریت قد برافراشته است تا از منافع تنگ‌نظرانه مشتی دزد حرفه‌ای پشتیبانی کند که با سلاح دین اسلام بر اریکه قدرت چنگ انداخته و به غارت ثروت‌های ملی سرگرمند.

درگذشت دردناک دیگری

این بار نوبت فریدون مشیری شاعر ارجمند ایران بود که از ایران و جهان وداع کند. او شاعری بود که کوشید بدون هیاهو زندگی کند بی‌آنکه خود را به زور و زر بفروشد. او همیشه در کنار مردم بود و از خواست‌های آنان هواداری کرد. ما مرگ این شاعر نامدار ایران را به خانواده او و به مردم ایران صمیمانه تسلیت می‌گوییم و میدانیم که جای خالی او به این زودی‌ها پر شدنی نیست.

«طرحی نو»

تار و مار سازد، بلکه اینک با اشتباهی سیری ناپذیر بخوردن «فرزندان انقلاب» سرگرم است.

نگاهی به اساسی افرادی که پس از شرکت در همایش برلین به ایران بازگشتند، دستگیر و روانه زندان شدند، نشان میدهد که بیشتر آنها کسانی هستند که از منظر دین به مشکلات جامعه مینگرند و در جهت یافتن راه حلی برای سازماندهی جامعه بر اساس ارزش‌هایی هستند که دین اسلام به پیروان خود ارائه داده است. اما در این زمینه به دو نگرش برمیخوریم.

جناحی از حاکمیت بر این باور است که تفسیر او یگانه تفسیر درست و منطقی از دین اسلام است و در نتیجه میخواهد جهان را بر اساس تفسیر خویش از دین سازماندهی کند. این بخش می‌پندارد میتوان مردمی را که در ایران زندگی میکنند، وادار ساخت زندگانی خود را بر اساس تفسیر آنها از دین سامان دهند. این گروه خشک مغز بجای آنکه تفسیر خود از دین را با واقعیت کنونی هم‌ساز سازد، از مردم میخواهد که به واقعیت‌های زندگی روزمره خویش پشت کنند.

اما جناح «اصلاح طلب» میکوشد از دین تفسیری «امروزی»، یعنی منطبق با واقعیات زندگی کنونی مردم ارائه دهد و آنرا با نیازهای جامعه مدرن، یعنی جامعه صنعتی و اطلاعاتی هماهنگ سازد. اینان در عین آنکه نمیخواهند در قانون اساسی جمهوری اسلامی تغییری بوجود آورند، بر این پندارند که میتوان روحانیت را قانع ساخت که در نگرش سنتی خود در دین دگرگونی بوجود آورد مبنی بر اینکه همه گروه‌های اجتماعی باید در قدرت سیاسی سهم گردند. به عبارت دیگر، این گروه انتظار دارد که نقش «ولی فقیه» همچون نقش ریاست جمهوری در برخی از کشورهای دموکراتیک جهان، به نقشی تشریفاتی تقلیل یابد و در عوض رهبران ارگان‌هایی که توسط مردم برگزیده میشوند، بتوانند بیشتر از گذشته در تعیین سیاست عمومی کشور نقش داشته باشند، زیرا این کسان و ارگان‌ها در برابر مردم پاسخگو هستند و نه «رهبری» که از سوی مردم برگزیده نمیشود.

یوسفی اشکوری در کنار سروش و کدیور طی سال‌های گذشته به مثابه یک روشنفکر دینی در جهت انطباق ارزش‌های دین اسلام با شرایط کنونی ایران و جهان تلاش کرده و در این زمینه چند جلد کتاب و انبوهی مقالات پژوهشی نوشته است. او در کتاب «نوگرانی دینی» خویش از طریق مصاحبه با بسیاری از صاحب‌نظران دینی-سیاسی که به گرایش‌های سیاسی-دینی مختلف تعلق دارند، کوشیده است نکات اشتراک و اختلاف این گرایش‌ها را برای خواننده روشن سازد و در عین حال نشان دهد که چه تصویری درباره انطباق اسلام با نیازهای جامعه مدرن در میان این گرایش‌ها وجود دارد.

اما اینک می‌بینیم که یکی از بیدادگاه‌های «انقلاب» در ایران او را در پشت درهای بسته و بدون حضور هیئت منصفه محاکمه کرده و متهم به ارتداد ساخته است. هنوز حکم جرم این روشنفکر دینی صادر نشده است، اما این زرمزمه وجود دارد که حاکمیت میخواهد او را به جرم «مفسد فی الارض» بودن و «انکار اصول دین» به مرگ محکوم سازد، آنهم با این انگیزه که یوسفی اشکوری از یکسو به جناح ملی-مذهبی تعلق دارد، یعنی به جناحی که با توجه به مبارزات دکتر محمد مصدق میان ایرانیان و اسلامیت تضادی نمی‌بیند و بلکه بر این باور است که هویت ایرانیان از این دو منبع فیض گرفته است و از سوی دیگر اعدام یوسفی اشکوری باید صدای ناقوس خطر را به گوش آن بخش از روحانیت که حاضر به پذیرش تفسیر جناح راست از اسلام نیست، برساند تا آنها به اصطلاح از «سرز» خود تجاوز نکنند تا جناح راست بدون مزاحمت بتواند به سلطه استبدادی خود در ایران ادامه دهد.

اما برخی از شرکت‌کنندگان در همایش برلین نیز توانستند صحنه بیدادگاه‌های «انقلاب» را به تریبونی برای افشا، چهره کریه

منوچهر صالحی

ج. ا. کهن

نقش دین در پیدایش جامعه مدنی (۴)

تئوری تاریخ کارل مارکس

یک دفاعیه

۷۰۳ - مارتین لوتر

فصل هفتم

نیروهای مولد و سرمایه داری

کاربرد مهم از دکتترین تقدم نیروهای مولد، این است که ساختار اقتصادی سرمایه داری (a) هنگامی پدید می آید و به این دلیل که توانائی تولیدی به سطحی رسیده و (b) استمرار می یابد به این دلیل و تا زمانی که برای تکامل بخشیدن به توانائی تولیدی بهینه باشد. و (c) برای تکامل بیشتر نیروهای مولد بهینه است. (c) نتیجه ای است ساده از (b).

بخش [۱] نشان میدهد که مارکس (a) را در بررسی خود از پدید آمدن سرمایه داری، تصدیق میکند. به دنبال بحثی درباره ی طبیعت سرمایه داری در بخش [۲]، بخش [۳] در دست بودن (c) استدلال می آورد. مورد (b) را بطور مشخص بررسی نمیکنیم، مگر در آنجا که به دفاع از (c) می پردازیم. همچنین درست بودن تاریخی (a)، برغم منشأ مارکسی آن، نشان داده نخواهد شد.

بخش های [۴] و [۵] جایگاه سرمایه داری را در چشم انداز تاریخی-جهانی رشد نیروهای مولد مشخص میکند و بخش های [۶] و [۷] به پیش شرط های ایجاد جامعه ای بی طبقه می پردازد.

۱- ظهور سرمایه داری

بخش هشتم از جلد اول «کاپیتال» به «مورد کلاسیک» پیدایش سرمایه داری، سرآغاز آن در بریتانیای کبیر، تخصیص داده شده است. مارکس این پرسش را مطرح میکند، که چگونه طبقه ای سرمایه دار، مالک وسائل تولید، در برابر پرولتاریائی قرار گرفت، که مالک هیچ چیز جز نیروی کارش نبود. او پاسخ (نهان) را در سلب مالکیت زمین از دهقانانی که کم یا بیش مستقل مییابد. سلب مالکیت به شیوه های گوناگون انجام گرفت. ولی بطور عمده از طریق حصار کشیدن به دور زمین انجام گرفت، که انگیزه ی آن بطور عمده وجود فرصت های تازه ی تجاری بود و از جمله شکوفا شدن تجارت پشم که گله داری گوسفند را با نیاز کم آن به کار، در موارد بسیاری، از کشاورزی سودآورتر میساخت (۱). پیشرفت در تکنیک زراعت نیز، سلب مالکیت را تشویق میکرد (۲). اکنون به زارعان کمتری برای کار بر روی زمین نیاز بود، و از زارعان زیادی سلب مالکیت میشد. چنین زارعانی به گدایان و دوره گردان تبدیل میشدند. آنان را با توسل به «قانون لعنتی» bloody legislation شکار و سرانجام در کارخانه ها جمع شان میکردند.

اعلای گفته میشود که این قطعه ی مهم از نوشتار تاریخی مارکسی، تز تقدم را نقض میکند. یک روایت از این ادعا: «بخش قابل توجهی از جلد اول کاپیتال اختصاص دارد به توضیح این که چگونه پوسیدگی مناسبات تولیدی فتودالی تکامل روش های تازه ی تولیدی را ممکن ساخت. تردیدی وجود ندارد که روش های ویژه ی سرمایه داری در شکم ادامه در صفحه ۱۰

سومین شخصیتی که با توماس مور و نیکولا ماکیاوولی معاصر بود، مارتین لوتر است. او در سال ۱۴۸۳ در شهرک آیس لین Eisleben که در حال حاضر در ایالت ساکسن-انهالت Sachsen Anhalt قرار دارد، زاده شد. با آنکه پدر او کارگر معدن بود، اما توانست مخارج تحصیل فرزند خود را فراهم سازد. لوتر طی سال های ۱۵۰۱-۵ در دانشگاه شهر ارفورت Erfurt در رشته هنرهای آزاد به تحصیل پرداخت، لوتر در ۱۷ ژوئیه سال ۱۵۰۵ گرفتار رگیار و رعد و برق شدیدی شد و با خدای خود عهد بست که اگر از آن مهلکه جان سالم بدر برد، به صومعه رفته و راهب شود. بهین دلیل در همان سال به عضویت صومعه آگوستین ارمیت Augustiner Eremiten درآمد و راهب شد. این فرقه از اندیشه های آگوستین پیروی میکرد که در قرن چهارم میلادی زیسته بود. همانطور که در پیش یادآور شدیم، آگوستین بر این باور بود که انسان بنا بر طبیعت خویش موجودی است که نمیتواند دارای کارکردی خوب باشد و بهین دلیل برای رهایی از گناه به بخشایش الهی نیازمند است.

لوتر طی دو سال تحصیل در این صومعه، در سال ۱۵۰۷ به مقام کشیشی نائل شد و از سال ۱۵۱۰ به بعد در دانشگاه ویتنبرگ Wittenberg در ده جلسه به تدریس فلسفه ارسطو پرداخت. او در این درسها فلسفه ارسطو را سردود دانست. نزد او ارسطو شخصی بود مغرور و بت پرست و دارای عقایدی فاسد که «با کلمات میان تهی خود باعث گمراهی گروهی از مسیحیان شده است» (۸۰). در همین سال از سوی صومعه ای که در آن زندگی میکرد به روم فرستاده شد و در آنجا با چشمان خویش دید که پاپ و کلیسای کاتولیک در تجمل و رفانی افسانه ای بسر میبرند. این دیدار تضادی را برایش آشکار ساخت که میان آموزش های عیسی مسیح و زندگی اشرافی کلیسا وجود داشت.

ادامه در صفحه ۴

اطلاعیه

اقتدارگرایان در بن بست

در حیات حکومت های استبدادی، فاسد و ظالم زمانی فرا می رسد که هر کاری که حاکمان مستبد انجام می دهند، حتا اقداماتی برای تثبیت خود، به زیان آنان تمام می شود و نتیجه ی آن اقدامات تنها تندتر کردن روند سقوط آنان است. به نظر می رسد که این زمان در حیات نظام مستبد، فاسد و ظالم جمهوری اسلامی فرا رسیده و شاید بتوان آغاز آن را دوم خرداد ۱۳۷۶ قرار داد.

از این زمان تمامی اقدامات اقتدارگرایان ظالم و فاسد از قتل های زنجیره ای گرفته تا شیخون به دانشگاه، تعطیل مطبوعات، ترور حجازیان، زندانی کردن دوم خردادی ها، صادر کردن «حکم حکومتی» توسط «رهبر» به منظور مانع شدن از طرح اصلاح قانون مطبوعات تا پراکندن خیر محاکمه ی آقای اشکوری به اتهام واهی ارتداد و افساد فی الارض و ... ادامه در صفحه ۷

- ۳- رجوع کنید به «فکر فلسفه» صفحه ۱۴۹، «کاپیتال» جلد اول، صفحه ۳۸۶.
- ۴- Medieval Technology and Social Change اثر While، صفحه ۴۴.
- ۵- همانجا، صفحه ۵۴. بحث White درباره کاروکا cartuca مورد انتقاد سخت و باورپذیر Hilton در اثر او Technical Determinism قرار میگیرد. آن شرح هر چند تا اندازه‌ای پندارگونه است، ولی سودمند است. همچنین نگاه کنید به Medieval Economy and Society اثر Postman صفحات ۸-۳۶.
- ۶- The Industrial Revolution اثر Mantony، صفحه ۲۳۴.
- ۷- On Some Criticisms II، صفحات ۲-۱۲۳، اثر همین نویسنده.
- ۸- Acton اثر Illusion of Epoch، صفحه ۱۶۶. در آنچه می‌آید، مثال آگتن ساده شده است.
- ۹- «تولید» میتواند همچنین دلالت داشته باشد بر نتیجه‌ی پیروسی، یعنی پیروسی تولید، ولی پلاننانز بایستی آنرا به گونه‌ای بکار برده باشد که دلالت دارد بر خود پیروسی.
- ۱۰- Man and Society، جلد دوم، صفحات ۸۰-۲۷۹. تکیه بر روی «تولید» اضافه شده است.
- ۱۱- «کاپیتال»، جلد اول، صفحه ۴۸۶.

نیچه، فیلسوفی که ...

به انتقاد از مسیحیت، جامعه مدنی و مدرنیته پرداخت. اما او در نتیجه بیماری جنون نتوانست اثر خود را در رابطه با نقد هیچ‌گرایی Nihilismus تمدن اروپا به پایان رساند.

با آنکه نیچه دارای کلامی بسیار نیرومند است و واژه‌ها را برای بیان افکار خود به بازی میگیرد و گزین‌گونی aphroist میکند. اما بسیاری از نوشته‌های او هنوز برای بسیاری از اهل فن قابل فهم نیستند. نیچه در دوران حیات خود تقریباً ناشناخته باقی ماند، اما پس از مرگ، خواهرش با هدف کسب ثروت آثار او را به ناشرین فروخت و با انتشار این آثار بتدریج نیچه به حشمت و شوکتی بزرگ دست یافت. با این حال نیچه از دو سو مورد تهاجم قرار گرفت: از یکسو جنبش ناسیونال سوسیالیسم آلمان برای توجیه سیاست برتری نژادی خویش کوشید اندیشه «ایرانسان» نیچه را در خدمت خود گیرد و از سوی دیگر جنبش چپ بلشویستی اروپا بدون بررسی دقیق اندیشه‌های نیچه به نفی او پرداخت. اما انسانی که خدا را میکشد تا خود باید بجای او بنشیند، خود «ایرانسان» میشود. نزد نیچه «ایرانسان» کسی است که توانسته است خود را از قید و بند باورهای دینی رها سازد و سرنوشت خویش تعیین کند. چنین انسانی در پی برتری نژادی نیست و نمیتواند باشد. برای انسانی که خود را از متافیزیک دین رها نموده است، تنها یک جهان، یعنی همین جهان فانی وجود دارد و چنین کسی که از سرزهای خرافات دینی فراتر رفته است، نسبت به انسان‌هایی که هنوز در قید و بند افکار متافیزیکی دین گرفتار مانده‌اند، «ایرانسان» میشود. چنین کسی دیگر نمیتواند پیرو هیچ‌گرایی این جهانی باشد، تا بتواند به نعمت‌های بهشتی آن جهان دست یابد. انسانی که خود بر کرسی خدائی نشسته است، برایش زیستن در این جهان از اهمیت وافر و برخوردار میشود و در نتیجه از یکسو فردیت او جنبه فرد-خدائی مییابد و برای ارضاء نیازهای خویش حاضر به نفی دیگران است و از سوی دیگر از آنجا که انسان تنها یک حوزة، یعنی کره زمین را برای زندگی در اختیار دارد، مجبور است برای حفظ محیط زیست با طبیعت یکی شود. با این حال توماس مان Thomas Mann، برنده جایزه ادبی نوبل در رساله‌ای که درباره نیچه نوشت، در رابطه با پیچیدگی نظرات او یادآور شد: «کسی که به نیچه باور آورد، انسانی از دست رفته است».

کشتریانی است، به محض این که نیروی مولد به کار گرفته میشود، صورت مناسبات کاری نیز ظاهر میشود.

داستان زیر نظر آگتن را رد میکند. کرجی، در جامعه‌ای با قایق یک‌پاروخی اختراع شده، که قویاً از فرهنگ قایق‌رانی یک نفره پشتیبانی میکند. مهم نیست که دلیل این پشتیبانی چیست، ولی به منظور ملموس بودن، فرض کنید که میان آنان ایدئولوژی پرقدردن قهرمانی در دریانوردی حاکم است، و همکاری در دریانوردی امری زنانه است. این فرهنگ نسبت به نوآوری در شکل و ترکیب قایق شکیبا است، بدین لحاظ اجازه میدهد که کرجی ساخته شود: کرجی شاید به این دلیل ساخته میشود چون ساختن آن آسان‌تر است یا شاید به این دلیل که ذخیره‌ی خوب مخصوصی که برای قایق پاروخی لازم است تمام شده است، یا به این دلیل که کرجی‌ها بسیار زیبا هستند. قدرت ایدئولوژی تا بدان اندازه است که با صوفیقت، تخصیص بیش از یک سرنشین به هر کرجی را قدغن میکند. بنابراین، از کرجی‌ها ناکارایانه استفاده میشود، هر چند میتوانیم فرض کنیم که آنها برتر از قایق‌های یک‌پاروخی هستند، حتا اگر یک سرنشین داشته باشند. بدینسان تغییری در تکنولوژی، تغییری در مناسبات مادی را به معنای مورد نظر ضروری نیسازد. البته انتظار داریم که در آینده انتقال به دو سرنشین انجام پذیرد، همراه با منطبق ساختن خواه ظریف یا زمخت ایدئولوژی جامعه، پس، امر غیر منتظره‌ی دو سرنشینی، بدین ترتیب، از نظر کاربردی آن توضیح داده میشود. دیدگاه آگتن توضیح این امر را ناممکن میسازد، زیرا دلالت بر این دارد که جایجانی به دو سرنشینی باید بی‌درنگ رخ دهد.

انتقال به دو سرنشینی را به این دلیل انتظار داریم، چون این روش، در راندن کرجی، روشی است عاقلانه، و آدمیان تا اندازه‌ای عاقل‌اند. پیوند میان نیروهای مولد و مناسبات مادی کار، پیوندی است بسیار نزدیک، ولی تا بدان اندازه که آگتن پیشنهاد میکند، ساده نیست.

پلاننانز از مسیر دیگری به همان نتیجه‌ی آگتن میرسد. او متکر این است که مناسبات مادی کار میتواند پابندی بر نیروهای مولد شود، ولی این درست آن چیزی است که یک سرنشینی در کرجی مثال ما میکند. اشتباه پلاننانز وقتی شروع میشود که مینویسد: «مارکس میگوید که تولید (یا آنطور که اغلب بیان میدارد، «نیروهای مولد») مناسبات تولیدی را تعیین میکنند» (۹). شاید قرار دادن «تولید» به صورت مترادف با «نیروهای مولد» بی‌زبان به نظر آید، و در برخی متن‌ها این طور است، ولی تولید، به هر حال، یک پیروسی است (۱۰) که در آن نیروها، که در پیروسی‌ای نیستند، به کار گرفته میشوند و معلوم میشود که برهان پلاننانز بر اساس اشتباه گرفتن این دو مقوله با یکدیگر است، زیرا این طور ادامه میدهد که «مناسباتی که درگیر در تولیداند» - عبارت او برای مناسبات مادی کار - «همراه با تغییر تولید باید تغییر یابند، و از این رو چگونه میتوانند پابندی بر آن باشند». و هر اندازه این امر حقیقت داشته باشد، آن طور که پلاننانز تصور میکند، این مشکل را حل نمیکند که آیا مناسبات مادی کار میتواند پابندی بر نیروهای مولد باشد یا نه (۱۱).

ادامه دارد

برگردان به فارسی از محمود راسخ

پانویس ها :

- ۱- چگونه نیروها ساختارها را برمیگزینند؟ برای بحثی مناسب نگاه کنید به فصل دوم، صفحات ۲-۲۹۲.
- ۲- خودمختارانه autonomously آن خصوصیت از اقتصاد است که به این توضیح کمک میکند که چرا آسگ تکامل، این یا آن درصد معین است، ولی خود با ارجاع به نیروها توضیح داده نمیشود.



نیچه، فیلسوفی که خدا را کشت!

تئوری تاریخ کارل مارکس

یک دفاعیه

فصل ششم

تقدّم نیروهای مولد

۵ سرشت تقدّم نیروهای مولد

ما رده‌گان‌شناسی taxonomy کاملی بدست نخواهیم داد از راه‌های متفاوتی، که نیروها و مناسبات بر روی یکدیگر اثر می‌گذارند. در عوض، توصیفی را مطرح می‌کنیم از آنچه به نظر ما از نظر تئوری پیوند مرکزی میان آنها است، پیوندی که ماهیت تقدّم نیروها را مشخص می‌سازد. با بیانی بدون قید و شرط آغاز می‌کنیم و سپس به برخی پیچیدگی‌ها برخورد می‌کنیم. ما بر این عقیده‌ایم که خصلت نیروها بطور کارکردهانه functionally خصلت مناسبات را توضیح می‌دهد. توضیحات کارکردی روشی است مورد اختلاف. از این روش در فصل‌های نهم و دهم دفاع شده است) توضیح مورد نظر این صورت را دارد: در صورت وجود سطح معینی از تکامل نیروهای مولد در زمان ۱، مناسبات تولیدی در زمان ۲ از نوع R است. به این دلیل که مناسبات از نوع R سازگار است با به کارگرفتن و تکامل نیروهای مولد در زمان ۱. (در برخی موارد، ذکر شده در زیر، طرح مختصر متفاوتی مناسب است.)

زمانی که مناسبات بطور تزلزل‌ناپذیر پایدار می‌مانند. دلیل آن این است که تکامل نیروهای مولد را به پیش می‌رانند. هنگامی که مناسبات متقلب می‌گردند are revolutionized، مناسبات کهنه از بین می‌روند چون دیگر نیروها را یاری نمی‌رسانند، و مناسبات نو بوجود می‌آیند زیرا استعداد یاری رساندن را دارند. مناسبات دژ کارکردهانه dysfunctional relations پیش از آنکه جایگزین شوند برای مدت زمانی مقاومت می‌کنند. در این مدت خصلت مناسبات توسط سازگاری آنها با مرتبه‌ای از تکامل نیروها در گذشته توضیح داده می‌شود (و طرحی متفاوت از آنچه در بالا با حروف سیاه‌تر آمد کاربُرده پیدا می‌کند: هر آینه «سازگار بود» را به جای «سازگار است» بگذارید و به جای ۱ اول و سوم «(۱-۱)» را.)

بدین‌سان، هر آینه مناسبات با تکامل نیروها سازگار باشند، به این دلیل حاکم می‌گردند چون با تکامل نیروها سازگارند. و اگر مناسبات با تکامل نیروها سازگار نباشند، به این دلیل برقرار می‌مانند چون در زمان اخیر با آنها سازگاری داشتند. (در توضیحات بعدی، مورد دوم، مورد کوکارکردهانه، به دلیل اختصار در توضیح، اغلب نادیده گرفته خواهد شد.)

این قضیه که مناسبات تولیدی تکامل نیروهای مولد را مشروط می‌سازد، این امر باید دیگر اکنون آشکار شده باشد، نه تنها سازگار است با آنچه ما ادعا می‌کنیم مهم‌ترین جنبه‌ای است که از آن طریق نیروها مناسبات را تعیین می‌کنند، بلکه مستلزم آن است. تأثیر مناسبات بر نیروها در برداشت ما از تز تقدّم، مورد تأکید قرار می‌گیرد.

ادامه در صفحه ۱۴

با فرارسیدن ماه اوت ۲۰۰۰ اینک صد سال از سرگ نیچه می‌گذرد. او در سال ۱۸۴۴ در شهر روکن Röcken زاده شد و در ۲۵ اوت ۱۹۰۰ در شهر وایمار Weimar درگذشت. نیچه در شهرهای بن Bonn و لایپزیک Leipzig به تحصیل دانشگاهی در رشته‌های زبان‌شناسی کهن Althilologie و دین‌شناسی Theologie پرداخت و در ۲۴ سالگی، بدون آنکه دانشنامه استادی دریافت کرده باشد، در بازل Basel سوئیس بعنوان پروفسور زبان‌شناسی کهن استخدام شد. او تا سال ۱۸۷۹ در این شهر به تدریس پرداخت، اما در دوران جنگ پروس و فرانسه در سال ۱۸۷۰ به ارتش پروس پیوست و طی جنگ در بیمارستان‌های جنگی به پرستاری از سربازان زخمی پرداخت. در این جنگ بیسمارک توانست ارتش فرانسه را درهم شکند و ورسای مقر سلطنت لونی بناپارت را فتح کند. شورش مردم پاریس علیه حکومت فرانسه موجب پیدایش کمون پاریس گردید، اما این جنبش توده‌ای توسط برنامه‌ریزی مشترک ارتش‌های پروس و فرانسه بخاک و خون کشیده شد. در سال ۱۸۷۹ نخست به بیماری درد چشم مبتلا شد و سپس کارش به جنون کشید.

نیچه در ابتدا تحت تأثیر اندیشه‌های آرتور شوپنهاور Arthur Schopenhauer، فیلسوف بدبین آلمانی و موسیقی ریچارد واگنر Richard Wagner قرار داشت. نیچه در این دوران به ستایش از نوابع میپردازد و برای آنان در تاریخ نقشی برجسته قائل می‌شود. در همین رابطه به سراغ ادبیات و فلسفه یونان باستان می‌رود و نوابع یونان باستان را می‌ستاید. در مرحله دوم از فعالیت فکری خویش، نیچه دارای مواضعی روشنگرایانه پوزیتیویستی است. در این دوران به انتقاد از دین، متافیزیک و هنر میپردازد و در این رابطه اثر خود «انسانی-بیش از حد انسانی» Menschliches-Allzu menschliches خود را طی سال‌های ۸۰-۱۹۷۸ مینویسد که در آن هنر واگنر را نیز به نقد می‌گیرد. در سال ۱۸۸۱ اثر دیگر خود «پگاه» Morgenröte را می‌نگارد و در سال ۱۸۸۲ «دانش شاداب» Fröhliche Wissenschaft را به رشته تحریر درمی‌آورد. سرانجام در مشهورترین اثر ادبی-فلسفی خود «چنین گفت زرتشت» Also sprach Zarathustra که آنرا طی سال‌های ۸۵-۱۸۸۳ نوشت، از «ایرانسان‌ها» Übermensch سخن می‌گوید. در نزد نیچه «ایرانسان» کسانی هستند که ارزش آفرینند و بهمین دلیل «حقیقت یگانه»ند. او در همین اثر از «سرگ خدا»، از «بی‌ارزشی تمامی ارزش‌ها»، از «اراده دستیابی به قدرت»، و از «بازگشت ابدی همگنان» سخن می‌گوید. پس از این شاهکار ادبی-فلسفی، نیچه به نقد فلسفه و مسیحیت میپردازد و کتاب «آنسوی خوب و بد» Jenseits von Gut und Böse خود را در سال ۱۸۸۶ مینویسد. همچنین در آثار دیگر خود چون «درباره نیاکان‌شناسی اخلاق» Zur Genealogie der Moral (۱۸۷۸)، «اخلاق آقایان» Herrenmoral، «اخلاق بردگان» Sklavenmoral و «آنارشیست» Der Anarchist که این دو را در سال ۱۸۸۸ نوشت،

ادامه در صفحه ۱۵